

مصاحبه با آیت الله

استاد رضائی گیلانی (دامت برکاته)

(ریشه‌های معنویت و عرفان در اندیشه اسلامی)

رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا،
رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقْنَی بِالصَّالِحِیْنَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ.

خدای سبحان را شاکر و سپاسگزاریم که این توفیق را رفیق ما ساخت تا در محضر جنابعالی که در مرتبه وجودی خود از اصحاب تفکر و نظر و ارباب تعبد و بصیر هستید، قرار بگیریم. جنابعالی بحمدلله همان گونه که اهل فقه اصغر و علم اصول از درس رسمی و اصلی حوزوی هستید، اهل فقه اوسط (اخلاق و تربیت) و اکبر (کلام، حکمت و عرفان) نیز می‌باشید و در عین حال تدریس و تحقیق و تألیف کتب در ساحات مختلف یادشده جزء لاینفک زندگی علمی شماست و از سوی دیگر صاحب تجربیات حضور در کشورهای غربی و اروپایی می‌باشید و از همین رهگذر آشنای به مبانی و معانی مکاتب فلسفی و معنویت‌گرای مدرن نیز هستید و این همه توفیقات الهی ما را بر آن داشت که در خصوص همایش عرفان اهل بیتی که بحمدلله عضو شورای علمی آن نیز می‌باشید، در قالب مصاحبه علمی استفاده کنیم و سؤالات و پرسش‌هایی را طرح کنیم تا پاسخ‌های عالمانه را شنیده، در اختیار اهل علم و معرفت و تشنگان وادی معنویت و فضیلت و شیفتگان ساحت عرفان و سلوک قرار دهیم.

بنابراین اجازه فرمایید پرسش هایمان را مطرح کنیم:

سؤال: امروزه توجه به معنویت و سلوک معنوی در ابعاد نظر و عمل مورد توجه زیادی قرار گرفته است. برخی معتقدند این معنویت‌ها لزوماً دینی نیستند و برخی از درون دین حتی معتقدند اسلام چیزی به عنوان عرفان ندارد. نظر حضرت‌عالی در باب نسبت میان معنویت و اسلام چیست؟

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين. الحمد لله الذى لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن. ثم الصلوة والسلام والتحية والاکرام على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد ﷺ و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

من هم به نوبه خود از این کار ضروری و ارزشمند که مدتی است در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به صورت جدی در حال پیگیری است، تشکر می‌کنم. همچنین از جنابعالی و دوستان همکاران هم که زحمت انجام این طرح را بر عهده دارید، به طور ویژه سپاسگزارم. امیدوارم برآیند این مصاحبه و طرح مباحثی از این دست برای صاحبان نظر و بصر و علاقه‌مندان این حوزه مهم فکری مفید واقع شود. در پاسخ به پرسش جنابعالی ابتدا باید منظور از معنویت روشن شود. آیا معنویت به معنای عام مورد نظر است یا معنایی اصطلاحی مراد است؟ معنویت به معنای عام آن را هیچ‌یک از اندیشمندان دینی منکر نیستند؛ اما درباره معنویت به عنوان یک اصطلاح که آن را با نام عرفان می‌شناسیم، اختلافاتی وجود دارد.

از سوی دیگر باید مشخص شود مقصود از عرفان چیست. گاهی از واژه عرفان معنای لغوی آن مورد نظر است؛ یعنی گاهی مراد معرفت به معنای عام آن است که هر گونه معرفت قلبی و شهودی را از هر طریق در بر می‌گیرد و گاهی هم عرفان به شناخت‌های جزئی اشاره دارد. اما در معنایی خاص تر منظور از عرفان معرفت و شهودی است که انسان به دست می‌آورد. این برداشت از عرفان هنوز بسیار مطلق و عام هم است و معلوم نیست



این معرفت از چه طریقی به دست می‌آید و غایت آن چیست.

این معنای مطلق از عرفان هر نوع ادعای معرفتی و از هر طریق را در بر می‌گیرد. نکاتی که مورد اشاره قرار می‌گیرد، این جمع‌بندی را به دست می‌دهد که عرفان واقعی را باید در دین و معارف و حیانی جست‌وجو کرد؛ ولی در عین حال ما امروزه با اصطلاحات مختلفی در این زمینه‌ها مواجه ایم. حتی عرفان‌هایی مطرح شده‌اند که باید آنها را عرفان‌های بشری دانست؛ مانند عرفان بودایی که آیین بودا را به ده جزء تقسیم می‌کنند. چهار حقیقت عالی و بعد راه هشت گانه سیر درون و مقامات معنوی است و به اصطلاح نظر بودا درباره خودش را نشان می‌دهد. «تنها هدف از اجرای دستورات دین بودایی دستیابی به نیروانا، فرونشاندن میل و آرزو و درنهایت پایان بخشیدن به حلقه تجدید ولادت و رنج و محنتی دوباره است» (فریدهلم هاردی، ادیان آسیایی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۴۶۲).

از عرفان‌های دیگر که قدمت طولانی‌ای هم دارند، عرفان هندی است. آنها هم معتقدند با ریاضت، انسان به مرحله‌ای از حقیقت می‌رسد. عرفان یهود، عرفان مسیحی، عرفان مانوی و... نیز پیشینه تاریخی مفصلی دارند و نیز در دنیای امروز دارای طرفدارانی هستند. نیز جریان عرفان‌های نوظهور که مجموعه‌ای از جنبش‌های معنوی نوظهور است که ادعا می‌کنند آرامش و شادی درونی و رستگاری را می‌توانند برای بشر به ارمغان آورند. اینها عموماً با عرفان‌های دینی و سنتی تفاوت‌های اساسی دارند. حتی در مواردی اینها در تقابل با دین قرار می‌گیرند؛ از این رو این نحله‌های جدید از دیدگاه سنتی بعضی از ادیان از جمله اسلام به هیچ وجه قابل پذیرش نیستند و به عنوان عرفان کاذب شناخته می‌شوند. مهم‌ترین تفاوت عرفان‌های دینی در غایت و نتیجه‌ای است که دنبال آن‌اند. در عرفان‌های نوظهور اصلاً اعتقاد به خدا وجود ندارد، بلکه هدف آنها کسب نوعی آرامش برای انسان است. حتی اگر در برخی جریان‌ها حرفی از اعتقاد به خدا در میان باشد، آن هم فقط برای

رسیدن به آرامش است. رسیدن به آرامش یا اموری از این دست نزد آنها حقیقت عرفان است؛ اما در عرفان دینی خصوصاً عرفان اسلامی خداوند محوریت مطلق دارد و همه مباحث و حرکت‌ها حول محور اوست. در عرفان اهل بیته هم به همین شکل ظهور اسمای الهی در انسان مهم‌ترین غایت عرفان اهل بیته است و درخواست انقطاع الهی از حضرت حق به همین خاطر است. آنجا که به خداوند عرض می‌شود که «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک» (مناجات شعبانیه)، نشان می‌دهد همه چیز در عرفان حقیقی معطوف به خداست و رو به سوی حق دارد.

از تمایزهای دیگر عرفان حقیقی با عرفان‌های نوظهور این است که عرفان‌های نوظهور اغلب بر پایه تلقین و تکنیک‌های روان‌شناختی شکل گرفته‌اند. آنچه اهمیت دارد، احساسات افراد است و اهمیتی ندارد که آن آموزه‌ها چه نسبتی با حقیقت دارند؛ اما عرفان حقیقی مبتنی بر شناخت حقیقت بر محور شهود شکل گرفته و فقط به دنبال مدیریت احساسات نیست. اگرچه در مسیر تربیت عرفان دینی شخص سالک به مرتبه خودمدیریتی در مقوله احساسات و افعال فردی می‌رسد، در عرفان حقیقی هرگز چنین امری به عنوان غایت و هدف عرفان نیست.

می‌توان بر این باور بود که در اسلام هم عرفان وجود دارد که رابطه تنگاتنگ بین شریعت، طریقت و حقیقت را بیان کرده و محفوظ داشته است. وقتی آیات و روایات این عرصه را به دقت توجه کنیم، این مهم به دست می‌آید که آیات بسیاری وجود دارند که به حوزه‌های معرفتی اشاره دارند و این نکته از نکته‌های بسیار مهمی است که ما باید به آن توجه عمیق داشته باشیم؛ برای مثال مجموعه راه‌های شناخت خداوند که در آیات قرآن دیده می‌شود در سه دسته قابل ارائه‌اند: دسته‌ای نگاه به آفاق دارند که انسان با مشاهده آفاق به خداوند شناخت پیدا می‌کند. در اینجا سالک و مسلک و مقصد از هم جدا هستند. مسلک مطالعه طبیعت و مخلوقات الهی است و سالک خود عارف است؛ یعنی انسانی که



می‌خواهد در این حوزه قدم بردارد و مقصد و مقصود هم خداست. در این مرحله سالک از طریق مطالعه و مشاهده آیات آفاقی به معرفت و شناخت حق پی می‌برد. آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که دعوت به این نحوه اندیشیدن می‌کند؛ مانند «قُلْ أَنْظَرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (یونس: ۱۰۱) و یا «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه: ۱۷) و یا «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد: ۲۵) و...»

راه دوم شناخت خداوند از راه مطالعه انفس است که به آن مطالعه انفسی می‌گویند. آیه شریفه «سُئِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت: ۵۳) چه بسا به این دو راه اشاره داشته باشد که انسان با مطالعه طبیعت و نفس خود به سلوک آفاقی و انفسی راه یافته است. در روایات معصومان علیهم‌السلام هم موارد فراوانی در این موضوع می‌توان یافت مانند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۲۹۲). این طریق دیگری در مسیر رسیدن به حق تعالی است. در این سلوک سالک و مسلک یکی است. راه همان شناخت نفسی است که سالک این مسیر را طی می‌کند و به معرفت رب نایل می‌شود. پس عارف به نفس می‌شود و این عرفان نسبت به نفس آدمی را به معرفت حق می‌رساند.

سوم این است که انسان به خود حقیقت وجود می‌نگرد و در نتیجه حقیقت وجود را که خدای تبارک و تعالی است، می‌یابد. سالک حقیقتی را که واجد همه کمالات است، شهود می‌کند. حقیقت وجود آن است که صرف و بحت وجود است و هیچ عدمی در آن راه نمی‌یابد، هرچه هست وجدان و کمال ذاتی است که منحصر به خداوند تعالی است. اوست که هر کمالی را ذاتا داراست و درحقیقت کمال مطلق و کل الکمال و کمال الكل است.

ما در روایات و آیات اشاراتی به این نوع معرفت داریم؛ مانند «أَوَلَمْ يَكُنْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت: ۵۳). چه بسا این اشاره به همین نوع شناخت باشد که مرحوم

علامه طباطبایی در **المیزان** مورد توجه قرار می‌دهند (طباطبایی محمدحسین، المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۵). جملاتی که در دعای ابوحمزه است که «بک عرفتك و انت دللتنی علیک و لولا انت لم ادر ما أنت» یا در دعای صباح ذکر شده است «یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسته مخلوقات»، به این نوع شناخت حق اشاره شده است. یا در دعای عرفه که می‌فرماید «الغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک» که چه بسا اشاره به برهان صدیقین داشته باشد. این خداشناسی در کتاب و سنت کاملاً مورد توجه قرار گرفته است؛ پس بدون شك در اسلام ما نوعی از عرفان و معرفت داریم و باید با این منبع غنی که در اختیار داریم، بتوانیم این عرفان و معرفت را کشف کنیم و به آن برسیم و خود را از حقایق معرفتی آن محروم نسازیم.

در تعبیر مرحوم صدرالمتألهین این تقسیم‌بندی به سه طریق سلوک الهی به گونه‌ای دیگر ذکر شده است. ملاصدرا در کتاب **اسرار الآیات** معتقد است راه‌های سلوک معرفت الهی دو طریق عمده اند: یکی رسیدن به حق از طریق خود حق و دیگری سلوک حق از طریق آثار و مخلوقات حق. این طریق دوم خود به دو بخش مهم تقسیم می‌شود: یکی سلوک از طریق مطالعه نفس و دیگری سلک از طریق مطالعه آفاق و انفس (ملاصدرا، اسرارالآیات، ص ۲۷).

«أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». فهذه سبيل الصديقين الذين يتوسلون به إليه و يستدلون به عليه و يستشهدون بوجوده على سائر الأشياء لا بوجود الأشياء عليه، كما في طريقة غيرهم من السالكين الذين يستدلون بوجود الأثر على الصفات و بالصفات على الذات، و هي طرق كثيرة، أجودها منهجان: أحدهما، معرفة النفس الإنسانية و في أنفسكم أ فلا تُبصرون و هذا أجود الطرق بعد طريق الصديقين، لأن المسلك هاهنا عين الطالب و في طريقهم عين المطلوب و ثانيهما النظر في الآفاق و الأنفس؛ كما أشار إليه تعالى: «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ

الْحَقُّ» و في القرآن آيات كثيرة في هذا المنهج، قد مدح الله على الناظرين في خلق السماوات و الأرض، و أثنى على المتفكرين في آثار صنعه و جوده (همان).

ضرورت پرداختن به عرفان اهل بیت

۲۰۵



مصحح: با آیت الله استاد رضائی گیلانی (دامت برکاته) (ریشه‌های معنویت و

سؤال: به نکات دقیقی اشاره فرمودید. اکنون این پرسش طرح می‌شود با توجه به مکاتب عرفانی متعدد که در دنیا حضور و فعالیت دارند، چه ضرورتی را برای ورود به عرفان اهل بیت علیهم‌السلام و ارائه آن احساس می‌کنید؟

پاسخ: از جهات مختلفی می‌توان ضرورت پرداختن به «عرفان اهل بیت» را مورد توجه قرار داد. بخش عمده این ضرورت با بررسی شاخص‌های عرفان اهل بیت روشن خواهد شد. ویژگی‌هایی که در این عرفان هست، نشان‌دهنده وجه کمال و برتری آن نسبت به سایر عرفان‌های بشری و غیر بشری است. علاوه بر این می‌توان اضافه کرد که اروپای قرن هجدهم و نوزدهم میلادی به صورت جدی با دنیای معنویت فاصله گرفت. بشر به عقل خودبنیاد اکتفا کرد و نیاز خود را به امور الهی انکار کرد یا از آن فاصله گرفت و در نهایت آموزه‌های وحیانی کنار گذاشته شد. بحث اومانیزم و سکولاریسم مطرح شد که حقیقت این مکتب‌ها جداانگاری دین و در رأس آن مفهومی به نام خدا از حیات بشری است. به همین جهت با دین به نوعی فاصله گرفتند و از آن جدا شدند. بنابراین جدایی از آموزه‌های دینی جدایی از معنویت را به دنبال آورد.

نزاع بین عقل و دین یا علم و دین همین طور ادامه پیدا کرد و در نهایت در قرن بیستم برخی روشنفکران به این نتیجه رسیدند که دنیای دین يك دنیای فطری است و نمی‌توان با آن مبارزه و مقابله کرد و معنویت را از حیات بشری ستاند و انسان را بدون معنویت تعریف کرد. به همین جهت در غرب به سمت معنویت‌های بدلی رفتند و عرفان‌های نوظهور و عرفان‌های سکولار پیدا شد. این عرفان‌ها در راستای محدود کردن دین بودند و با حاکمیت

سکولاریسم، نگاه حداقلی به دین پیدا کردند و معتقد شدند دین به هیچ وجه در عرصه‌های اجتماعی ظهور و بروز ندارد. با کنار رفتن دین به صورت مفصل در غرب اروپا و آمریکا بحث عرفان نوظهور و همین طور بحث معنویت‌های بدلی مطرح شد. آموزه‌هایی مثل دون خوان در عرفان سرخپوستی که توسط کارلوس کاستاندا ارائه شد یا در معنویت‌های اوشو و اکنکار و مانند اینها به نوعی جایگزین آن حقیقت معنویت که در فطرت بشر وجود دارد، شد. وقتی دیدند نمی‌توانند نیاز به معنویت را از انسان بگیرند، به جای منکوب کردن نیاز واقعی بشری در حوزه معنویت و عرفان، عرفانی بدون ارتباط با حق یا شریعت را جایگزین عرفان حقیقی کردند.

برای رفع بحران معنویت در جهان، امروزه نیازمندیم عرفان حقیقی را بشناسیم و به جامعه بشری بشناسانیم و بتوانیم جایگاه حقیقی عرفان را به صورت عمیق، دقیق و به همراه شاخص‌های آن مشخص کنیم. ما معتقدیم در دنیای سکولار و لیبرال اگر عرفان حقیقی با محوریت قرآن و عترت مطرح شود، دیگر جایی برای آموزه‌های لیبرالیسم، سکولاریسم و عرفان‌های نوظهور باقی نخواهد ماند. از آنجا که جامعه امروز بشری به سمت معنویت رفته و نیاز معنوی را در خودش به صورت کامل احساس می‌کند، کسی نمی‌تواند در این زمینه مقابله جدی با این نیاز واقعی و ضروری داشته باشد. پس لازم است این حوزه معرفتی به صورت دقیق و عمیق واکاوی شود تا همه ابعاد مورد نیاز حیات بشری مورد توجه قرار گیرد. به نظر می‌رسد تلقی درست از رابطه دین و عرفان این است که دین با عرفان عجین است؛ بلکه آموزه‌های عرفانی بخشی از دین و مبتنی بر فطرت است. حقیقت عرفان و معرفت به خداوند در آموزه‌های وحیانی به صورت حداکثری از طرق انبیای الهی به دست ما رسیده. این تعالیم به پیامبر اکرم و امامان معصوم^{علیهم‌السلام} که می‌رسد، به اوج خود می‌رسد؛ از این رو پیامبر اکرم و امامان معصوم^{علیهم‌السلام} بالاترین تجلیات را از تجلی فعلی، صفاتی و ذاتی در حیات خود داشته‌اند. پس باید نیاز به عرفان و اهمیت آن در حیات بشری

به عنوان يك ضرورت در اولويت قرار گیرد.

آن عرفان واقعی که به جامعه امروز بشری معرفی می شود، این طور نیست که انسان را به موهومات مشغول دارد و او را به يك واقعیت برتر خیالی برساند یا صرفاً برای رساندن بشر به آرامش ارائه شده باشد؛ بلکه مهم ترین نکته در عرفان حقیقی توجه به معروف مطلق یعنی خدای تبارك و تعالی است. البته هر کس به اندازه قدر و ظرفیت خودش می تواند از راه هایی که وجود دارد، به آن عرفان و معرفت دست یابد که «الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق».

در بین علمای امامیه و علمای شیعه مخالف عرفان اهل بیته نداریم؛ چراکه امامان معصوم^{علیهم السلام} در اوج معرفت عقل و شهود و مظهر تام و تمام صفات و اسمای الهی بوده، بالاترین مقامات کمال عرفانی را داشتند و مجرا و واسطه فیض الهی اند. بله عده ای از بزرگان نسبت به عرفان مصطلح مخالف اند و عده ای موافق اند و فعلاً بحث ما در آن حوزه نیست. بحث ما در خصوص عرفان اهل بیت است که بلاشک در حقیقت با توجه به آثاری که از اهل بیت^{علیهم السلام} به ما رسیده است و با توجه به اینکه اهل بیت زبان قرآن اند و از آیات هم برداشت های معرفتی و شهودی دارند، ما هم می توانیم منبع عرفان اهل بیته را قرآن و سنت بدانیم و از آن منظر باید آیات عرفانی و آیاتی که در حوزه معرفت شهودی بحث دارد و همین طور روایات فراوانی که از اهل بیت^{علیهم السلام} به ما رسیده است، آنها باید مورد بحث قرار بگیرد، و آلا بدون مبانی هم فهم این کلمات بسیار دشوار است؛ برای مثال عرض می کنم يك وقتی استاد ما این عبارات را ذکر می کردند در رابطه با خدای تبارك و تعالی که الله «واحد لا بالعدد». اینکه خدای تبارك و تعالی واحد است، معنای توحید را ذکر می کردند؛ اما از يك طرف که امام علی^{علیه السلام} می فرمایند «الله واحد لا بالعدد» و از سوی دیگر در بیان امام سجاد^{علیه السلام} آمده است که «لك يا إلهي وحدانية العدد» (مولی محمد صالح المازندرانی، شرح أصول الكافي، ج ۴، ص ۱۹۰)؛ یعنی خدایا تو دارای وحدتی هستی که وحدت عددی

است. فهم این روایات نیاز به این دارد که ما تأملات بسیار جدی داشته باشیم تا فهم آنها برای ما مقدور شود.

البته باید به مبانی و اصول عرفان اهل بیت و کارکردها و شاخصه‌های آن دست یافت و آنها را از منابع یعنی کتاب و سنت استخراج کرد. این رسالت مهمی است که امروز بر دوش حوزه‌های علمیه و مراکز اقماری آن است. ما باید رهبران معنوی را که سرمایه‌های معنوی ما هستند، به همه جهان معرفی کنیم. اهل بیت علیهم‌السلام الگوهای معرفتی جامع‌اند که از هر نظر پاکیزه از خطا و اشتباه‌اند. آن بزرگواران از بالاترین مقامات عرفان و شناخت خداوند بهره‌مندند. گرچه هنوز در مباحث نظری این علم به سامانه‌ای منسجم تبدیل نشده است و ما در راه‌های نخستین تبیین این رشته‌ایم، اما این تلاش به صورت جدی باید صورت گیرد که بتوانیم به این معارف از اهل بیت علیهم‌السلام دست یابیم و پس از شناخت شخصیت‌های برتر و بزرگ‌ترین رهبران معنوی، الگوهای معنوی معرفت عرفانی را به جامعه امروز بشری که به شدت دنبال الگوی واقعی‌اند، معرفی کنیم.

کدام اصطلاح مناسب‌تر است؟

سؤال: در حال حاضر تعابیر متعددی برای عرفان مطلوب پیشنهاد می‌شود. تعابیری چون عرفان دینی، عرفان و حیانی، عرفان اهل بیته، عرفان شیعی و... با توجه به مباحث مطرح‌شده، شما کدام عنوان را برای این عرفان مناسب می‌دانید؟

پاسخ: برای وضع اصطلاح مناسب در این زمینه باید دقت لازم را به کار بست. تمام اصطلاحاتی که مورد استفاده قرار گرفته‌اند مانند عرفان دینی، عرفان و حیانی، عرفان اهل بیته، عرفان شیعی و... اصطلاحاتی هستند که نکات مثبتی را در خود جای می‌دهند و در صورت برخی توضیحات می‌توان از آنها استفاده کرد. اما مسئله این است که اگر ما بخواهیم از بین این اصطلاحات بهترین و دقیق‌ترین تعبیر را انتخاب کنیم، باید سراغ کدام



واژه برویم؟ برخی از اصطلاحاتی که مطرح شده، به خودی خود نمی‌توانند منظور ما را به دست دهند و لازم است همواره به همراه توضیحاتی ارائه شوند. بنابراین باید دید کدام اصطلاح برای عرفان مورد نظر مناسب‌تر است.

به نظر می‌رسد با توجه به نکات متعدد بهترین اصطلاح از بین تعابیر ذکر شده، واژه عرفان شیعی است. واژه عرفان دینی، شامل همه ادیان حتی ادیان بشری هم می‌شود؛ یعنی اگر بخواهیم عرفان مورد نظر را عرفان دینی بنامیم، در اینجا یا باید توضیحاتی برای روشن شدن منظورمان ارائه کنیم یا اصطلاح ما اعم از مراد ما را در بر خواهد گرفت؛ به خصوص در عرصه بین‌الملل مراد از عرفان دینی بیشتر گوهر ادیان و وجه مشترک ادیان است؛ بنابراین حتی شامل ادیان غیر ابراهیمی هم می‌شود.

عرفان و حیانی اگرچه خاص‌تر از عرفان دینی است، بازهم اعم از مدعاست و با این تعبیر با زهم ما نمی‌توانیم آن نکته‌ها و مشخصه‌های بارز عرفان اهل بیت و شیعی را نشان دهیم. عرفان و حیانی همه ادیان و حیانی را شامل است و اختصاصی به اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام ندارد. عرفان اسلامی هم اگر چه به عرفان مورد نظر ما نزدیک‌تر است، تمایز میان ما و اهل سنت را نشان نمی‌دهد؛ به خصوص اینکه در سال‌های اخیر در دنیا به تفاوت‌ها و تمایزهای شیعه و سنی توجه زیادی شده است و ما اگر بخواهیم هویت مستقل خود را نشان دهیم، باید از عنوانی استفاده کنیم که وجه ممیزه ماست.

برای همین آنچه می‌تواند مقصود ما را نشان دهد، عرفان اهل بیت و عرفان شیعی است؛ اما از آنجا که عرفان اهل بیت یک اصطلاح مشهور و متداولی نیست و علاوه بر آن در تعریف اهل بیت علیهم‌السلام هم اختلافاتی وجود دارد، بهتر است از عرفان شیعی استفاده کنیم. در مراکز علمی و عرصه بین‌الملل اصطلاح «شیعی» شناخته‌شده‌تر و بسیار متداول است.

حقیقت عرفان شیعی

سؤال: جنابعالی به درستی و دقت هر چه تمام‌تر عرفان اهل بیت علیهم‌السلام و عرفان اهل بیته را طرح و تبیین کردید و اکنون با روشن شدن ضرورت بحث از عرفان اهل بیت به نظر شما ماهیت این عرفان چیست و چگونه به دست می‌آید؟

پاسخ: حقیقت عرفان و معرفت به اندازه حیات و آفرینش انسان سابقه عملی و در آموزه‌های وحیانی پیشینه‌ای دیرینه دارد. سیر و سلوک علمی و عملی مؤمنان به سوی حضرت حق به قدر ظرفیت هر انسانی از آموزه‌های مهم همه انبیای الهی و پیامبر اسلام است؛ لذا ضرورت دارد به بعد عرفانی و معرفتی از دیدگاه دین پرداخته شود.

در مورد عرفان شیعی یکی از نکته‌هایی که باید به آن توجه داشته باشیم، این است که اهل بیت علیهم‌السلام بدون شك دارای بالاترین مقام‌های عرفانی و معرفتی و شهودی بوده‌اند. دقیق‌تر اینکه بالاترین مقام عرفانی و ورود در عرصه توحید، در همه مراتب توحید و همه مراتب فنا و در حوزه معرفت شهودی، برای آن بزرگواران حاصل بوده است. آنچه از ائمه معصومین نقل شده و این مقداری که در دسترس است و در خدمت کلمات عرش‌ی آن هستیم، مقامات والای عرفانی ائمه علیهم‌السلام را نشان می‌دهند؛ پس چنین جایگاهی برای ائمه معصومین علیهم‌السلام به لحاظ ثبوتی و نفس‌الامری وجود دارد؛ اما ما راهی به شناخت حقیقت و کنه آن مقامات نداریم و برای ما راهیابی به آن بازگام میسر و ممکن نیست. کسی که در درجه معرفت پایین‌تر یا شهود و ایمان پایین‌تر باشد، نمی‌تواند به کنه و اکتنا کسی که در مقام بالاتر است، پی ببرد و به همین جهت پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «ما عرفك إلا الله و أنا و ما عرفني إلا الله و أنت و ما عرف الله إلا أنا و أنت (حافظ رجب برسی، مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين علیه‌السلام، ص ۱۷). این مقام و جایگاه را باید با روش خاص خود کشف کرد. برای وصول به مقامات عرفانی که همان حقیقت بندگی است هم بلاشك باید با ریاضت شرعی به آن دست یافت تا بتوان در حد ظرفیت خود از این حضور



شهود و مشاهده و مکاشفه بهره‌مند شد. ما در عرفان اهل‌بیتی درحقیقت می‌خواهیم به منطق فهم مقام عرفانی اهل بیت علیهم‌السلام دست یابیم و آن را تبیین کنیم.

در جهان اسلام از قرن اول مباحث معرفتی به شکل‌های مختلف مطرح بوده و اهل معنویت همواره در جهان اسلام حضور داشته‌اند. بعدها عرفان مصطلح به صورت یک علم در تاریخ حیات عارفان مسلمان پدید آمد و تلاش‌های جدی در این زمینه از سوی عارفان صورت گرفت؛ حتی در قرن هشتم ماهیت شیعی پیدا کرد. جناب سیدحیدر آملی که از عالمان و شخصیت‌های برجسته عالم تشیع است، به این حوزه عرفان به صورت جدی پرداخت و بحث شریعت، طریقت و حقیقت را به شکل علمی مطرح کرد. اگرچه تمام تلاش‌هایی که سیدحیدر رحمته‌الله انجام داده است، در جای خود درخور توجه است، اگر ما بخواهیم عرفان اهل‌بیتی را به صورت یک علم مطرح کنیم، لازمه‌اش آن است که برای آن موضوع و محمول و احکام خاص خود را تدوین کنیم. این بحث به این شکل یک امر جدید خواهد بود و مناسب است با توجه به منابع غنی که در این زمینه داریم، آن مبانی و اصول عرفانی را از مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم‌السلام کشف کنیم تا بتوانیم از عرفان اهل بیت به مکتب عرفان اهل‌بیتی دست یابیم.

تمایز میان عرفان اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی

سؤال: با توجه به توضیحات مفیدی که ارائه فرمودید و در اثنای مباحثتان به عرفانی اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی اشاره کردید، آیا می‌توان میان عرفان اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی تفاوت قایل شد؟

پاسخ: در اینجا مناسب است به تفاوت میان عرفان اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی اشاره‌ای داشته باشیم. به نظرم تفاوت بین عرفان اهل بیت و عرفان اهل‌بیتی در این خواهد بود که عرفان اهل بیت یعنی مجموعه آموزه‌هایی که از اهل بیت علیهم‌السلام در موضوعات مختلف به ما

رسیده است که نشان می دهند اهل بیت علیهم السلام دارای جایگاه عرفانی والایی هستند. این جایگاه در بالاترین درجه برای معصومان ثابت بوده و آنچه از حالات و عبادات و سلوک علمی و عملی آن بزرگواران نقل شده، به صورت مطلق برای ائمه وجود دارد؛ ولی در عرفان اهل بیته ادعا بر این است که اهل بیت علیهم السلام دارای مدرسه و مکتب عرفانی بوده‌اند؛ عرفانی که بر آمده از آموزه‌های معصومان است که قرآن ناطق اند و معارف و دعاهایی که از آن بزرگواران نقل شده است و می تواند یک نظام منسجم عرفانی را ارائه دهد. ما باید با کشف این ادبیات و این منطق به مبانی و اصول عرفانی از منظر اهل بیت علیهم السلام دست یابیم. پس به هر حال تکلیف این حوزه بحث باید روشن شود که در مدرسه و مکتب اهل بیت ما مواجه با مجموعه‌ای از معارف و آموزه‌ها هستیم که می توانیم از آنها به نوعی عرفان مکتب اهل بیت علیهم السلام را به دست آوریم. با توجه به اینکه مدرسه اهل بیت که امروزه به نوعی به نام مذهب تشیع به آن پرداخته می شود، در حوزه معنویت سرآمد است. از این حیث ضرورت دارد به این موضوع، با اهمیت خاصی که وجود دارد، پرداخت شود.

شناخت ذات حق در عرفان شیعی

سؤال: آیا در مکتب عرفان اهل بیت علیهم السلام شناخت ذات حق تعالی امکان پذیر است؟ به بیان دیگر آیا اکتناه ذات برای بشر دست یافتنی است؟

پاسخ: در حوزه خداشناسی آیات زیادی وجود دارد و درباره مراتب شناخت حق مباحث بسیاری قابل طرح است. قرآن کریم می فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (انعام: ۱۰۳). انسان نمی تواند حقیقت معرفت را پیدا کند؛ «ما قدر والله حق قدره». نمی توان به نهایت معرفت الهی رسید. خداوند بی نهایت و کمال مطلق است و روشن است که به وجود بی نهایت و کمال مطلق نمی توان احاطه یافت. به اصطلاح انسان نمی تواند به کنه معرفت حق دست یابد. حضرت امیر علیه السلام



می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَذْرُكُهُ بُعْدُ الْهَمِّمْ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱). از این روایت معلوم می‌شود که انسان نمی‌تواند به لحاظ معرفتی به کنه حق راه یابد؛ لذا آیات بسیار زیادی داریم که درحقیقت در شناخت خدای تبارک و تعالی و روایات مفصل است که ذیل آیات آمده و شرح آیات کرده است؛ منتها در جای خودش باید مفصل به آن پرداخته شود.

بنابراین آدمیان نمی‌توانند به آن ذات معرفت راه پیدا کنند و همه از رسیدن به آن عاجزند. «لم تجعل للخلق طريقاً الى معرفتك الا بالعجز عن معرفتك». در عرصه معرفت به ذات حق همه اعلان و اعتراف به عجز می‌کنند. چه اینکه در تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه آمده است که «لَا يَذْرُكُهُ بُعْدُ الْهَمِّمْ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ»؛ نه با همت عالی و نه با عقل تیزبین نمی‌توان به کنه ذات الهی راهی یافت و باز هم در تعبیر دیگر از نهج البلاغه ذکر شده است که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي انْحَسَرَتْ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ رَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغاً إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵)؛ یعنی عقل و خرد دانشمندان در برابر ذاتش حریم نگه می‌دارند و به هر حال همه ناامیدند از اکتناه و احاطه به ذات اقدس اله. این نکته، نکته مهمی است و برخی از عرفا هم به آن اشاره دارند؛ مثل «سبحان من لم يجد سبيلاً الى معرفته الا العجز عن معرفته» (محی الدین عربی، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۵۵). تعبیری است که در برخی کتاب‌های عرفانی آمده است. در تعبیر دیگر آمده است: «اما الذات الالهية فحار فيها جميع الانبياء و الاولياء» (قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۳۴۶). ملاصدرا هم در کتاب مبدأ و معاد این گونه اشاره دارد: «فيجب الاعتراف بالعجز عن معرفته و هذا غاية معرفته» (ملاصدرا، مبدأ و معاد، ص ۳۸). امام علیه السلام هم در کتاب مصباح الهدایه الى الخلافة و الولاية هم در مصباح اول اشاره می‌کند که «أَنَّ الهوية الغيبية الأحدية و العنقاء المغرب المستكنَّ في غيب الهوية و الحقيقة الكامنة تحت السرادقات

النورية و الحجب الظلمانية في "عماء" و بطون و غيب و كمون لا اسم لها في عوالم الذكر الحكيم و لا رسم و لا أثر لحقيقتها المقدسة في الملك و الملكوت» (امام خميني، مصباح الهداية، ص ۱۳). در كتاب هاي عرفاني و معارفی ما از اين تعابير فراوان استعمال شده است. ابن سينا هم در اشارات می گوید: «جل جناب الحق عن أن يكون شريعة كل وارد» (ابن سينا، الاشارات و التنبیها، نمط نهم). اينها اشاره به اين حوزه معرفتی دارد كه به هر حال در روايات ما مفصل به آن پرداخته شده است و نشان می دهد راه در اين زمينه باز و هموار نيست.

مطالعه كلمات اهل بيت عليهم السلام نشان می دهد حضرات معصومان توجه ویژه ای به توحيد و شناخت عرفانی حق داشته اند؛ برای نمونه خطبه اول نهج البلاغه خطبه ۱۷۹ و من كلام له عليه السلام «و قد سأله ذعلب اليماني، فقال هل رأيت ربك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه السلام أفأعبد ما لا أرى؟ فقال و كيف تراه؟ فقال: لا تُدرِكُهُ العيونُ بِمِشَاهِدَةِ العيانِ، وَ لَكِنْ تُدرِكُهُ القلوبُ بِحَقَائِقِ الإيمَانِ، قَرِيبٌ مِنَ الأَشْيَاءِ غَيْرِ [مَلَامِسٍ] مَلَامِسٍ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرِ مُبَايِنٍ» (نهج البلاغه خطبه ۱۷۹). در خطبه ۱۵۲ می فرماید: «إِنَّمَا الأَئِمَّةُ قُؤَامُ اللّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لَا يَدْخُلُ الجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلاَّ مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ» (همان، خطبه ۱۵۲) و در خطبه ۱۹۹ می گوید: «تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْثِرُوا مِنْهَا وَ تَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا "كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مُوقُوتاً"؛ أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا "مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ" وَ إِنَّهَا لَتَنَحُّ الدُّنُوبَ حَتَّى الوَرَقِ وَ تُطَلِّقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبْقِ وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه وآله بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي اليَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ حَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَنْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ. وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ وَ لَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وُلْدٍ وَ لَا مَالٍ، يَقُولُ اللّهُ سُبْحَانَهُ "رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ" وَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه وآله نَصِيباً بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّشْيِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللّهِ سُبْحَانَهُ "وَ أُمِرَ أَهْلَكَ

بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا"، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يَصْبِرُ [يَصْبِرُ] عَلَيْهَا نَفْسَهُ» (همان، خطبه ۱۹۹).

همچنین در خطبه ۲۲۲ و نامه ۴۵ و حکمت ۷۷ اشارات بسیاری به تعالیم عرفانی شده است. یا حدیث حقیقت را که بحث‌های زیادی در رابطه با آن شده و اهل تحقیق کتاب‌های زیادی در شرح آن نوشته‌اند؛ از جمله مرحوم ملاعبدالله زنوزی در کتاب **انوار جلیه** به آن پرداخته است. آنجا که جناب کمیل که از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین است، سؤال می‌کند «ما الحقیقه؟ فقال: ما لك و الحقیقه. قال کمیل: أولست صاحب سرّك؟ قال: بلی ولكن يرشّح عليك ما يطفح مني. قال کمیل: أو مثلك يخيب سائلًا؟ فقال: الحقیقه كشف سبحات الجلال من غير اشارة. فقال: زدني بيانًا. قال: محو الموهوم مع صحو المعلوم. فقال: زدني بيانًا. فقال: هتك الستر لغلبة السر. فقال: زدني بيانًا. قال: نور يشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره. فقال: زدني بيانًا. قال: اطف السراج فقد طلع الصبح (سیدحیدر آملی، جامع الاسرار، ص ۲۸). این حدیث از آن احادیثی است که اگر خوب دقت شود، خیلی از معانی در این حدیث شریف می‌تواند به دست آید که مرحوم شوشتری در کتاب **مجالس المؤمنین** (جلد دوم صفحه ۱۰) این را آورده‌اند.

آیات مربوط به حوزه‌های عرفانی فراوان است و در کتب عرفانی هم به‌نوعی از این منظر مورد بحث قرار گرفته و حتی در کتب تفسیری آیاتی مثل «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل علم» که در سوره مبارکه حدید آیه سوم است. یا برای نمونه آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ؛ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَجَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵) اشاره دارد به اینکه انسان خدای تبارک و تعالی را از نظر حضور همه جا می‌تواند مشاهده کند؛ چون حق تعالی در عین ظاهر، باطن و در عین اول، آخر است و هیچ‌جا از او خالی نیست. درحقیقت خدای تبارک و تعالی از احاطه قیومی برخوردار است و چون حق تعالی بسیط محض است، دارای جهت نباید باشد و جهت در حقیقت مخصوص ماده است و به هیچ‌وجه در این حوزه راه

پیدا نمی‌کند.

تعبیری که امام حسین علیه السلام در دعای عرفه دارد، «كَيْفَ يَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيْكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَرُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ. عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا» از بیان‌های نورانی است که نکات بسیار عمیقی را در حوزه خداشناسی مطرح می‌کند؛ یعنی خدای تبارک و تعالی را نور مطلق می‌داند و هیچ چیزی غیر از حق تعالی نیست که بتواند راهنما برای حق تعالی باشد. انسان از خود حق تعالی برای شناخت و معرفت و حضور حق تعالی بهره‌مند شود. «یا من دل علی ذاته بذاته. تنزه عن مجانسه مخلوقاته».

همچنین تعبیری که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه دارد، در این زمینه بسیار آموزنده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ كَأَنَّ لَا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُرَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْأَلَّةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱).

در معانی و تفسیر این خطبه نکات فراوانی دیده می‌شود. همه محققان، حکما و عرفا اذعان دارند که این سخن از زیباترین و حکیمانه‌ترین و جامع‌ترین سخن درباره توحید صفاتی حق تعالی است و رابطه آن هم با ذات اقدس اله مشخص شده است و درحقیقت اگر ما بخواهیم به تفسیر این عبارات توجه کنیم، قطعاً به جلسات فراوانی نیاز داریم تا بتوانیم به معانی‌ای که در این فقره‌های شریفه وجود دارد، پی ببریم. در قرآن کریم نیز آیات فراوانی در این باره هست که باید البته مطالعه شود. مثل آیات آخر سوره مبارکه حشر که در باب



خداشناسی نکات بسیاری دارد: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (حشر: ۲۲) تا آخر آیه شریفه که به اصطلاح می‌تواند يك باب معرفت عمیقی را برای انسان باز کند و او بتواند آن حقایق را به لحاظ شهودی درك کند.

اینکه انسان چگونه می‌تواند در حوزه نظر به این معرفت و عرفان برسد و چگونه می‌تواند در مقام عمل به آن حقیقت عرفانی نایل شود، بی‌شک با شناخت مکتب و مدرسه عرفانی اهل بیت علیهم‌السلام میسر است. این سلوک علمی و عملی در صورتی که فرد سالک اراده جدی داشته باشد، قابل دست‌یابی است. البته تلاش‌های عارفان بزرگ به‌ویژه عارفان شیعی و بالاخص از قرن هشتم به بعد در جای خود قابل تقدیر و تحسین است. اما اینکه آیا عرفان مصطلح همان عرفان اهل بیته است، به صورت قطعی نمی‌توان پذیرفت. البته به این معنا نیست که در عرفان مصطلح به آموزه‌های اهل بیته پرداخته نشده باشد، بلکه مطلب این است که باید بیش از این از اندیشه‌های اهل بیت بهره‌مند شد.

جایگاه شهود در عرفان شیعی

سؤال: با توجه به اینکه در عرفان مصطلح شهود عرفانی جایگاه مهمی دارد و یافته‌های عرفانی از طریق شهود به دست می‌آیند، جایگاه شهود در عرفان شیعی را چگونه می‌دانید؟

پاسخ: عرفان در حقیقت ماهیت شهودی دارد؛ یعنی مسیری است که انسان از راه شهود به حق تعالی شناخت پیدا می‌کند. این هم شهود عین‌الیقینی است و هم حق‌الیقینی. عین‌الیقین به معنای مشاهده حق است و حق‌الیقین به معنای فنای در حق؛ یعنی هنگامی که انسان حق را شهود کرده، به لقای آن می‌رسد. در آیات قرآن هم این نحوه شهود مورد توجه قرار گرفته است: «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکواثر: ۷)؛ یعنی در همین دنیا یقین برای انسان حاصل می‌شود. این یقین می‌تواند در رابطه با خداوند مصداق پیدا کند. اگر معرفت شخص به خدای تبارک و تعالی عین‌الیقین باشد،

مرتبه ای از معرفت عرفانی برای او حاصل شده است؛ اما معرفت حقیقی و بالاترین درجه معرفت، معرفت حق الیقین است که فراتر از شهود و با لقا به دست می آید.

عرفان معرفت نوری و اشراقی به حق سبحانه و تعالی است که انسان از طریق آن به اوج معرفت می رسد و به توحید راه می یابد. البته این مقام با ترکیه نفس و تذکیه عقل محقق می شود. درحقیقت انسان باید نفس خود را تربیت کند و از راه تربیت نفس و سلوک نفسانی می تواند به این حوزه راه پیدا کند و این هم در مقام نظر و هم در عمل است. در آیات و روایات به هر دو مقام اشاره شده است. در آموزه های اهل بیت به هر دو تصریح شده و راه رسیدن به منزل مقصود هم بیان گردیده است.

عرفان همان معرفت شهودی است. معرفت برای انسان یا از راه عقل به دست می آید یا حس یا قلب. در عرفان منظور از معرفت، معرفت قلبی است که در اینجا از آن تعبیر به معرفت شهودی می کنند که انسان از آن برای شناخت خدای تبارک و تعالی استفاده می کند. در دعای ابوحمره اشاره شده که «بک عرفتک» یعنی شناخت خدا از طریق شهود خود اوست. در عرفان انسان به یک فهم درونی و فهم شهودی نایل می شود که این همان عرفان نظری است و برای رسیدن به آن باید مسیری را طی کند تا به انقطاع از ما سوی الله نایل شود که همان عرفان عملی خواهد بود. پس عارف با طی این مسیر عملی به شناخت حق رسیده و قلبش مملو از محبت الهی می شود و همان طور که در دعای کمیل ذکر شده، به مقامی می رسد که زبان حال او این است که «قلبی بحبک متیما». سالک از راه خودآگاهی به خداآگاهی می رسد و خود را از هر تعلق و تعینی رها و آزاد می کند و به این ترتیب به آزادی معنوی به معنای کامل و دقیق آن نایل می شود. اینها مسیری است که با آموختن معارف اهل بیت می توان آن را طی کرد و به حقیقت آن دست یافت.

آزادی معنوی یعنی نفس انسان از هر غل و زنجیری که دارد خود را می رهااند و آزاد می کند: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف: ۱۵۷). مصداق کامل



آزادی معنوی همین است و این در حقیقت با يك هجرت جامع حاصل می‌شود: «وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (نساء: ۱۰۰). البته اینکه این هجرت، هجرت از مکه به مدینه را شامل می‌شود، بحثی نیست؛ ولی چه بسا هجرت واقعی هجرت از بیت نفس باشد به مقصد الله و رسول او و درحقیقت آن هجرت است که می‌تواند معنا پیدا کند و ماندگار شود؛ چه اینکه در برخی روایات ما هجرت حقیقی هجرت از سیئات است. چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «المُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ عَنِ السَّيِّئَاتِ». از نظر قرآن و عترت عارف در عین اینکه با خداست، با خلق خدا هم هست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴) و هیچ وقت از یاد خدا غافل نخواهد بود. «ولانکن من الغافلین». عارفان درحقیقت از مقامات متعددی برخوردارند، آن هم بر حسب ظرفیتی که خدا متعال در وجود آنها قرار داده است. بنابراین در عرفان اهل بیته سالک به حقیقت توحید راه پیدا می‌کند و عرفان شیعی آن است که از قرآن و عترت نشئت می‌گیرد. همین است که «فَلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْبَابِي وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام: ۱۶۲).

عارف در لسان روایات

سؤال: تعبیر عرفان و عارف تعبیری است که در عرفان مصطلح به کار می‌رود. آیا در لسان روایات و کلام اهل بیت ما چنین تعبیری هست؟

پاسخ: در آموزه‌های اهل بیته لفظ عارف به کار رفته است؛ مثلاً در دعای شریف مناجات شعبانیه آمده است «الهی الحقنی بنور عرک الابهج فأکون لك عارفا» که اشاره به نور الهی می‌کند که عارف از نور الهی بهره‌مند می‌شود و خدای تبارک و تعالی آن را به شخص عارف اشراق می‌کند. «انت الذی اشرفت الانوار فی قلوب اولیاءک حتی عرفوک و وحدوک». در کلام اهل بیت آمده که برای شناخت خداوند از خود او مدد باید گرفت و به

وسیله اوست که می‌توان خدا را شناخت. «بك عرفتك و أنت دللتنی عليك». یا در تعبیر دیگر می‌فرماید: «و اجعلنا من أخص عارفك: ما را از جمله خواص عارفان قرار بده». از این نوع عبارات را شما در کلام اهل بیت بسیار می‌بینید؛ اینکه عارف جسمش با خلق و قلبش با الله است: «العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله» (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۴) و وقتی که ما در این قسمت غور بیشتری داشته باشیم، به جمع بندی دقیق تری خواهیم رسید.

شاخصه‌های عرفان اهل‌بیتی

سؤال: برای شناخت و تدوین عرفان شیعی که مورد نظر جنابعالی است، چه شاخصه‌هایی را لازم می‌دانید؟

پاسخ: در مکتب اهل بیت عقلانیت، معنویت و عدالت وجود دارد و قیام برای اینها از ارکان اندیشه‌های اهل‌بیتی است؛ یعنی اگر ما به آموزه‌های اهل بیت توجه داشته باشیم، معنویت در آن موج می‌زند؛ اما معنویت مسئولیت‌محور نه مسئولیت‌گریزی؛ معنویت و عرفان ظلم‌ستیز نه ظلم‌پذیر. اینکه انسان در حوزه معنویت قرار بگیرد برای اینکه واقعیتی به نام ظلم را بپذیرد بدون اینکه تلاشی در مقابل ظلم داشته باشد، از معارف ما برداشت نمی‌شود.

نه آن مورم که بر پایم بمالند نه زنبورم که از نیشم بنالند

از اهل بیت می‌آموزیم که باید رودرروی ظالم ایستاد. در این عرفان نه از ظلم خبری است و نه ظلم‌پذیری؛ زیرا «الظالم و المظلوم کلیهما فی النار» و لذا حضرت امیر در نامه به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» (نهج البلاغه نامه ۳۱).

ما باید مدرسه اهل بیت را از حیث عرفان و معرفت به دور از هر گونه افراط و تفریط و به دور از هر گونه قصور و تقصیری به جامعه امروز بشری معرفی کنیم. متأسفانه در این



زمینه گاهی چنین افراط و تفریط‌هایی مقایسه می‌شود و نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام جفا صورت می‌گیرد و معارف ناب اهل بیت در این حوزه‌ها مغفول می‌ماند.

با توجه به توضیحات فوق می‌توان گفت در خصوص شاخصه‌های عرفان شیعی یا عرفان اهل بیته به نظر می‌رسد این شاخصه‌ها را می‌توان ارائه داد و لازم است روی آن تأمل بیشتری کنیم. برخی از این شاخصه‌ها عبارت‌اند از:

۱. کمال‌خواهی

یعنی در عرفان اهل بیته مسیر، مسیر کمال است و کمال به این معناست که انسان به صفات الهی تشبیه پیدا کند و مظهر صفات و اسمای الهی بشود. این کمال هم در بعد نظر است و هم در بعد عمل که لحظه‌ای هم نباید انسان منقطع باشد. هم در حوزه عرفانی و معرفت که البته باید اعتراف هم کند که «ما عرفناك حق معرفتك» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳) و هم در بخش عملی هم اعتراف کند که «ما عبدناك حق عبادتك» (همان).

۲. عقلانیت

عرفان اهل بیته خردستیز نیست، بلکه با عقل سازگار است. در مکتب اهل بیت همواره عقل جایگاه مهم داشته و اهل بیت علیهم‌السلام پیروان خود را دعوت به تعقل کرده‌اند. محدث بزرگ مرحوم کلینی در کتاب گرانسنگ خود، **اصول کافی**، اولین بحث را با عقل و جهل آغاز کرده و تعابیر بسیار بلندی از اهل بیت در آن ذکر کرده است. بنابراین عرفان شیعی هیچ‌گاه با عقل مخالفتی نداشته است. به حکم عقل است که انسان عاشق به معنای واقعی می‌شود و همین عقل حکم می‌کند که مقام شهود فوق‌طور عقل است.

۳. شریعت محوری

در عرفان شیعی محور سلوک شریعت است و بدون شریعت نمی توان به مقامی دست یافت. دوری از شریعت انحراف از آموزه های اسلامی است. بی توجهی به شریعت در بعضی جریان های عرفانی مورد تأیید عرفان حقیقی نیست. شریعت عنصر مهم ریاضت و سلوک است و در همه مراتب لازم است که سالک جانب آن را رعایت کند. درحقیقت هرچه مقامات و مراتب کمال انسانی بالاتر باشد، نیاز به شریعت و احکام آن بیشتر و بیشتر می شود. گاهی کلماتی از عرفای محقق درباره شریعت نقل می شود که به اشتباه آنها را مخالفت با شریعت معنا می کنند، در حالی که مقصود عرفان واقعی این است که اکتفا به شریعت نشود نه اینکه انکار شریعت کند. «سلوک عرفانی» بدون التزام عملی به شریعت، نتیجه بخش نیست؛ لذا شریعت گروی برای همه اصحاب سیر و سلوک لازم است. به همین دلیل است که «سقوط تکلیف» نه تنها در هیچ مرتبه ای از مراتب اعتبار ندارد، بلکه افراد هر چقدر به خداوند تقرب بیشتری داشته باشند، تکالیف سنگین تری خواهند داشت. سلوک فاقد شریعت، سلوک نیست، بلکه سراب و موجب ضلالت و فساد است و فرجامی جز ندامت و پشیمانی ندارد. امام علی علیه السلام در وصیت نامه اخلاقی — عرفانی خود به امام حسن مجتبی علیه السلام وی را به تقوا و ملتزم بودن به امر خدا و آبادکردن دل با ذکر خدا توصیه می فرماید: «تورا ای فرزندم سفارش می کنم به تقوای خدا و پای بندی به فرمان او و آبادکردن دلت به یاد او» (همان، ص ۶۹). در آغاز دستورالعملی از فقیه عارف، آیت الله حسینقلی همدانی بر التزام به شریعت تأکید شده و چنین آمده است: «مخفی نماند بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف، در تمام حرکات و سکنات ... راهی به قرب حضرت ملک الملوک - جل جلاله — نیست» (محمد بهاری همدانی، تذکرة المتقین، ص ۲۰۷-۲۱۴). امام خمینی علیه السلام نیز که شاگرد مکتب اهل بیت علیهم السلام است، بر لزوم عمل به ظاهر شریعت و ابتدای سلوک بر شریعت تأکید کرده و فرموده است: «بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده

نمی‌شود مگر آنکه ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ يك از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود» (امام خمینی، چهل حدیث، ص ۷). اگر عارفان در سیر و سلوک، تابع شریعت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام باشند و راه صحیح را طی کنند، گوشه‌ای از علم شهودی انبیا و اولیا به آنها می‌رسد (جوادی آملی، دین شناسی، ص ۲۴۸) و اگر تهذیب و تزکیه بر خلاف مسیر شرع باشد، ریاضتی باطل است. سیر و سلوک جز با انجام واجبات و مستحبات از یک سو و ترک محرّمات و مکروهات، از سوی دیگر قابل قبول نیست و بازدهی ندارد (همو، تفسیر موضوعی، ج ۱۰/ همو، مبادی اخلاق در قرآن، ص ۲۹۵).

۴. امامت و رهبری

عرفان شیعی ولایت محور است. امامت و رهبری از ویژگی‌های عباد الرحمن در سوره مبارکه فرقان آمده است. اولش این است که «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (فرقان: ۶۰). اینها برنامه شبانگاهی دارند و برنامه روزانه دارند و از فساد و منکرات پرهیز دارند و تا می‌رسد به اینجا که «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرْقَةً أَغْنِيَنَا وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان: ۷۴)؛ یعنی در حقیقت اینها درخواست امامت می‌کنند برای متقین که راه را به آنها نشان دهند. از این جهت این یکی از شاخصه‌های عرفان اهل بیته است. البته هر کسی به اندازه ظرفیت خودش در این حوزه راه پیدا می‌کند و آن وقت جامعه، جامعه اهل معرفت می‌شود. جامعه اهل معرفت به جامعه‌ای گفته می‌شود که نسبت به همدیگر حس مسئولیت‌پذیری دارند و هدایت می‌کنند؛ از گمراهی و افراط و تفریط رنج می‌برند و از اینکه جامعه مسیر عقلانی را طی نمی‌کند و در مسیر معنویت نیست، رنج می‌برند؛ از اینکه جامعه به سمت دنیا طلبی و دنیا پرستی است، رنج می‌برند؛ از این رو در عرفان شیعی بدون دستگیری از دیگران سلوک شخص به کمال

نخواهد رسید.

اسلام مبتنی بر نبوت و امامت، عرفان متکی بر نبوت و امامت را ارائه می دهد و «ولایت» نقش کلیدی در سیر و سلوک دارد؛ چنان که در تفسیر «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از ابن عباس نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای مردم معنای صراط مستقیم این است که خدایا ما را به محبت محمد و آل محمد هدایت کن» (حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ح ۸۷/ر.ک: مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۹، ص ۴۱۰). پس هندسه عرفان عملی و سیر و سلوک و حیانی بر اساس معرفت، محبت و تبعیت از پیامبر اسلام ﷺ و عترت طاهره اش ترسیم شده است؛ چه اینکه «محبت» به انسان کامل معصوم ﷺ اگر از سر معرفت حقیقی و اطاعت پذیری خالصانه باشد، سالک را به غایت عارفان و نهایت آمال مشتاقان می رساند و هرگز دچار خطا نمی شود. امامت و ولایت روح عرفان اهل بیتی است.

۵. جامعیت و کمال

عرفان شیعی جمع میان دنیا و آخرت است؛ یعنی در دنیا باید زندگی کنیم از باب اینکه مزرعه آخرت است و آن نصیبی که از دنیاست، انسان نباید فراموش کند. «لاتنس نصیبک من الدنیا» (قصص: ۷۷)؛ ولی در حقیقت دنیا و آخرت دور روی یک سکه اند. آخرت باطن همین دنیاست. پس در این صورت اگر انسان می خواهد به آخرتی ابدی و جاودانی برسد، باید دنیای خود را آباد کند؛ به گونه ای که لحظه ای نباید از تلاش و کوشش بر حذر باشد. «و أن لیس للانسان الا ما سعی». به تعبیر امام حسن مجتبی ﷺ «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا» (میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۶). این هم از شاخصه های مهم عرفان اهل بیتی ﷺ است که باید مورد توجه قرار گیرد.

۶. توحید محوری

عرفان اهل بیتی بر گفتمان توحید استوار است و اساساً شناسنامه وجودی و هویت



اصلی آن توحید است؛ به این معنا که عرفان خداگرایانه در همه سطوح و ساحات بوده و همه چیز از خدا، به سوی خدا، برای خدا و به یاری خداست. در عرفان اهل بیتی مطلوب بالذات و مقصود بالاصاله فقط خداست؛ چه اینکه محبوب حقیقی و معبود راستین فقط خداست؛ لذا سالک الی الله همه شئون وجودی اش در ارتباط با خداست؛ چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم: «و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند، همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن» (مزمل: ۸-۹).^۱ قابل ذکر است مقصود از توحید اعم از توحید ذاتی توحید فعلی و توحید وصفی است.^۲ پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ در یکی از دعاهای معروف اشاراتی عمیق و دقیق به مراتب سه‌گانه «توحید» نموده و فرمودند: «از عذاب تو به گذشتت و از خشم تو به رضا و خشنودی ات و از کیفر تو به عفو و بخششت و از ذات مقدست به ذات مقدس خودت پناه می‌آورم» (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۶۹).^۳ فراز اول اشاره به توحید فعلی، فراز دوم به توحید وصفی و فراز سوم به «توحید ذاتی» خواهد بود. به تعبیر سیدحیدر آملی عرفا «موحد اول را صاحب عقل، موحد دوم را صاحب «عین» و موحد سوم را صاحب «عقل و عین» اصطلاح

۱. واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلاً، رب المشرق والمغرب لا اله الا فاتخذه وکیلاً.

۲. «در هر صورت راه رسیدن به مرحله والای از توحید یعنی همه چیز و همه کس و در واقع کل عالم هستی را از خدا دانستن جز باریشه کن کردن انانیت و به تعبیری اراده خود را تابع اراده خدا کردن به دست نمی‌آید. آنچه باعث شده است میان ما و خدا حجاب به وجود بیاید همین اعمال و رفتار ناشی از انانیت و منیت است. «من می‌خواهم» است که نمی‌گذارد خدا را ببینیم و اجازه نمی‌دهد که احساس کنیم و ببینیم که کار، کار اوست. در هر صورت مجموع مراحل سیر و سلوک را می‌توان سه مرحله در نظر گرفت که از توحید افعالی آغاز و به توحید ذاتی ختم می‌شود. روح کلی این سه مرحله نزدیک یک چیز بیشتر نیست و آن عبارت از «بنده شدن» است. بنده شدن را می‌توان در سه مرحله بنده شدن در افعال، بنده شدن در صفات، و بنده شدن در هستی تقسیم کرد و برای طی هر مرحله نیز باید کارها و تمرین‌های متناسب با آن مرحله صورت پذیرد.» (در جستجوی عرفان اسلامی، علامه مصباح یزدی، ص ۲۲۸)

۳. اللهم انی اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و... اعوذ بک منک.

نموده اند که سومی جامع آنها و فاتق بر آنهاست (سید حیدر آملی، اسرار الشریعه و اطوار الطریقه، ص ۷۰-۸۱). البته کسانی به «اسرار توحید» آشنایند که متوقف بر مواقف و منازل سلوکی نشده، پیوسته در حال مجاهدت‌های معنوی، طی مقامات روحانی و فتوحات غیبی باشند. به تعبیر شیخ شبستری:

کسی بر سبّ وحدت گشت واقف که او واقف نشد اندر مواقف
دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او را در شهود است

(محمود شبستری، گلشن راز، ص ۴۶۹)

سالک اهل بی‌تی از جهت «بینش» به مرحله‌ای می‌رسد که سراسر هستی خود و غیر خود یا آفاق و انفس را نشان آن بی‌نشان می‌یابد و از جهت «گرایش» جز به او دل نمی‌بندد و از جهت «کنش» غیر او را نمی‌پرستد و طلب نمی‌کند. «توحید» اعم از معرفت توحیدی و توحید شهودی، صمدی و وجودی غایت سلوک عرفانی است و به تعبیر محقق طوسی (رض) «توحید یکی گفتن و یکی کردن باشد و توحید به معنای اول شرط باشد در ایمان و به معنای دوم کمال معرفت باشد (خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، ص ۱۵۶).

چیست توحید خدا افروختن خویشتن را پیش واحد سوختن
گر همی خواهی که بفروزی چو روز هستی همچون شب خود را بسوز
هستیت در هست آن هستی‌نواز همچو مس در کیما اندر گداز

(مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۰۱۴-۳۰۱۶)

بدین ترتیب اخلاص در بندگی و تنها از خدا، خدا را خواستن جانمایه سلوک در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است. شبه‌عرفان‌های بدون خدا دچار گرفتاری نفسانی و ابلیسی می‌شوند و «انسان در تاریکی» خود را در «روشنایی» می‌بینید؛ یعنی ظلمت را نور می‌پندارد و این از تسویلات شیطان و تزئین نفس وارونه آدمی است.

۷. عبودیت‌گرایی

در عرفان اهل‌بیتی اصالت از آن «عبودیت» است. در این سیر و سلوک «عبدشدن» از رهگذر عبادت و بندگی خداست که بزرگ‌ترین کرامت و بهترین مقام سلوکی است و سالک با علم به اوامر و نواهی حق تعالی، خودش را که کسی می‌یابد که تسلیم محض فرامین خداست و با بندگی خدا عشق کرده و لذت حقیقی را نصیب خود می‌نماید. بنابراین سالک اهل‌بیتی هرگز به دنبال کشف و کرامات، قدرت‌های کیهانی و خوارق عادات نمی‌رود؛ چه اینکه امتیازطلبی و برتری‌جویی را نوعی دیگر از خودبرتربینی، توّم یافته و پنهان زیرلایه‌های عرفان و معنویت با نام سلوک خطرناک و عامل هلاکت می‌داند که به تعبیر اهل معرفت چنین سلوک و عرفانی [اگر اطلاق سلوک و عرفان بر آن صادق باشد] «حجاب اکبر» است و این عرفان، «عرفان منفی» و آلوده به «شُرک» است که انسان بیدارِ قرآنی دور آن را خط کشیده، خویش را در ورطه گمراهی چنین عرفانی قرار نمی‌دهد؛ لذا جهت‌گیری‌های سالک حقیقی رنگ و رایحه الهی به خود گرفته، به سیر و سلوکش ادامه می‌دهد و با عبدشدن دلش را نورانی کرده، به شهود جمال و جلال الهی می‌نشیند و خود به تدریج مظهر اسمای مَهْر و قهر الهی می‌گردد. به تعبیر علامه جعفری «اساسی‌ترین شرط وصول به مقصد اعلا در سیر و سلوک عرفانی این است که در هیچ لحظه‌ای از لحظات این حرکت بزرگ - که به طور یقینی عالی‌ترین و پرمعنا ترین حرکت انسانی در عالم هستی است - احساس هیچ گونه امتیاز و وصول و برتری ننماید. آفت مُهْلک حرکت عرفانی همین است و بس» (محمدتقی جعفری، عرفان اسلامی، ص ۵۸). عرفان وسیله است نه هدف و بندگی خدا و رسیدن به مقام عبودیت گوهر عرفان است. به تعبیر بسیار زیبای ابن سینا عرفان را برای عرفان خواستن، حجاب و توجه به مَن و خود است؛ اما اگر در عرفان «معروف» را دیده، عرفان و عارف در مسیر سلوک به تدریج رخت بر بندد، در دریای وصول غوطه‌ور و در بحر وصال و وحدت مستغرق است (ابن سینا، الاشارات و التنبیها،

ج ۳، تنبیه ۴، نمط نهم). شجره طیبه عبودیت برای حق تعالی میوه هایی دارد به شرح ذیل:
الف) علم لدنی و معرفت افاضی: «تا بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به
او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» (کهف: ۶۵).

ب) سیر و عروج به سوی عوالم برتر هستی: «منزه است آن خدایی که بنده اش
محمد را در یک شب از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی (بیت المقدس) که
پیرامون آن را برکت دادیم، سیر داد. آری ما او را بدان جا بردیم تا بخشی از نشانه های
خود را به او بنمایانیم، به یقین خداوند در خواست بندگانش را می شنود و به حال آنان
بیناست» (اسراء: ۱).

ج) قرارگرفتن در بهشت دیدار با خدا: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۲۹-۳۰).
د) رهایی از وسوسه های شیطانی و تیرهای سهمگین و مرگبار ابلیسی: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ
الْمُخْلِصِينَ» (ص: ۸۳).

ه) بهترین مخلوق الهی گشتن: «ما ایوب را بنده صابری یافتیم، نیکو بنده ای بود که
دایم رجوع و توجهش به درگاه ما بود» (ص: ۴۴).

۸. سیاست گرایی

عرفان عملی اسلام نه تنها با سیاست ورزی در تضاد و چالش نیست، بلکه سیاست در
دل عرفان قرآنی و ولایی نهفته و عرفان به سیاست نیز جهت خدایی و الهی می دهد. علامه
جعفری می گوید: «رهبر یک جامعه، بزرگ ترین وسیله رسیدن به حیات معقول و زندگی
هدف دار تکاملی جامعه است؛ لذا خود باید در عالی ترین حد ممکن، از حیات معقول و
زندگی هدف دار تکاملی که بر مبنای «عرفان مثبت اسلامی» استوار شده است، برخوردار
باشد». امام خمینی خطاب به فرزندش مرحوم احمدآقا فرمود: «پسرم، نه گوشه گیری
صوفیانه دلیل پیوستن به حق است و نه ورود به جامعه و تشکیل حکومت، گسستن از حق



است؛ میزان در اعمال، انگیزه‌های آنهاست. چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام‌گستر، با آنچه متناسب اوست، چون خودبینی و خودخواهی و غرور و عجب و بزرگ‌بینی و تحقیر خلق اللّه و شرک خفی و امثال آنها، او را از حق دور و به شرک می‌کشاند و چه بسا متصدی امور حکومت که با انگیزه الهی به معدن قرب حق نایل می‌شود» (امام خمینی، آئینه جمال، صص ۲۹-۲۴ و ۷۰-۸۲). آری عرفان اهل بیته ریاضت افراطی، رهبانیت محض، انزواگرایی از جامعه یا جامعه‌گریزی ندارد، بلکه در سلوک قرآنی، انسان روابط چهارگانه اش - رابطه خود با خدا، رابطه خود با خود، رابطه خود با جامعه و رابطه خود با جهان - را طبق عقل سلیم و فطرت توحیدی و وحی آسمانی تنظیم نموده، ادامه حیات می‌دهد؛ همچون بزرگان معرفت سیر و سلوک را ادامه می‌دهند: «راه چنان روید که رهروان رفتند». در این نوع زندگی است که جهاد، هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، احیاء و اصلاح طلبی، صبر و شکیبایی، تعلیم و تربیت، سیاست و تجارت و... معنادار می‌گردد و انسان به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند و جز زیبایی مشاهده نمی‌کند و رنگ و رایحه رحمانی یافته، توجه پیامبر اکرم ﷺ و عترت طاهره اش ﷺ به خصوص امام عصر و زمان مهدی موجود موعود (عج) را به خویشتن جَلْب می‌نماید؛ چنان‌که سلمان، ابوذر، اویس قرنی و کمیل بن زیاد نخعی این گونه بودند.

۹. اعتدال‌گرایی

یکی از شاخص‌های سلوک اهل بیته رعایت اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است. افراط و تفریط کار جاهلان است. امام علی ﷺ در مورد افراط و تفریط در کارها فرمود: «دیده نمی‌شود نادان مگر آنکه تندروست (از حد و اندازه خود می‌گذرد) یا کندرو (به حد و اندازه خود نمی‌رسد)» (علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۵۹). میانه‌روی و اعتدال در کارها پایان ستودنی خواهد داشت. علی ﷺ می‌فرماید: «پس در امر خود میانه‌رو باش تا

سرانجام عملت ستوده گردد» (حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۷۸). یا از امام باقر^ع نقل شده که رسول خدا^ص فرموده است: «آگاه باشید که برای هر عبادتی شوری است و سپس به سستی می‌گراید. هر کس شور عبادتش او را به روش و سنت من بکشاند، هدایت شده و هر کس بر خلاف سنت من حرکت کند، گمراه گردیده است و کردارش به نابودی او می‌انجامد، آگاه باشید که من نماز می‌خوانم و می‌خوابم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، می‌خندم و می‌گریم، هر کس از روش من روی بگرداند، از من نیست» (علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۰۹-۲۱۰). همین مضمون با اندک تغییری از امام صادق^ع بدین گونه نقل شده است: «هر کس را شور و جنبشی است و هر شور و جنبشی، سستی و آرامشی در پی دارد، خوشحال آنکه آرامشش به سوی خیر باشد» (همان، ج ۶۸، ص ۲۱۰) و امام باقر^ع از جدش رسول الله^ص نقل می‌کند که فرمود: «به راستی این دین، متین و استوار (حکیمانه و دور از افراط و تفریط) است، با مدارا در آن قدم بردارید و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید و آن را در نظر آنان، ناپسند جلوه ندهید تا همچون سوارکار افراط جویی شوید که نه سفر را به پایان برده و نه مرکبی باقی گذاشته است» (همان، ج ۶۸، ص ۲۱۲). امام علی^ع در وصیت نامه اخلاقی خود به فرزندش امام مجتبی^ع بر اموری از جمله اعتدال در عمل تأکید می‌فرماید: «پسرجانم تو را به گزاردن نماز در وقت خود و پرداخت زکات به اهلش هنگامی که وقت آن فرارسد و خاموشی در برابر امور تردیدآمیز و اشتباه برانگیز و "میان‌ه روی در عمل" و رعایت عدالت در خشنودی و خشم، سفارش می‌کنم» (مفید، أمالی، ص ۲۲۱).

۱۰. فطرت‌پذیری

فطرت به سرشت ابتدایی انسان می‌گویند که خداوند آن را در همه انسان‌ها به ودیعه گذاشته است. برخی از آن امانت بهره می‌برند و در مسیر کمال قرار می‌گیرند و برخی آن



را رها کرده، کنار می‌گذارند. قرآن کریم می‌فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۸-۱۰). عده‌ای با پیروی از فطرت رستگار می‌شوند و بعضی با دسیسه‌کاری و کارهای سوء، خود را خوار می‌کنند. رسیدن به مقامات عرفانی موافق و مطابق با فطرت و شاکله انسان است و خداوند برای وصول به این مقامات کسی را متحمل رنج و رای طاقت و طلب بدون استعداد نکرده است. سلوک علمی و عملی به سمت توحید عین فطرت است؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام ذیل آیه شریفه «فَطَرَتَ اللَّهُ الْبَنِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» می‌فرماید: مقصود از این فطرت توحید است (علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۹).

کارکردهای عرفان شیعی

سؤال: تحقیق عرفان شیعی با توجه به شاخصه‌هایی که ذکر کردید، چه کارکردهایی را به دنبال خواهد داشت؟

پاسخ: مقصود از کارکرد و ثمره، نقشی است که یک نظام یا بخشی از نظام در جهت رسیدن به هدف و غایت ایفا می‌کند. عرفان هم در نظام اندیشه اسلامی دارای کارکردهایی است. ثمراتی که عرفان شیعی به دنبال خواهد داشت، ابعاد وسیعی دارد که در عرصه‌های علمی، اخلاقی و اجتماعی نمود پیدا خواهد کرد. در اینجا به برخی از آنها به طور خلاصه اشاره‌ای می‌شود:

۱. مسئولیت‌پذیری

یعنی در عرفان و حیانی، عارف به هر مقامی که برسد، احساس مسئولیت می‌کند؛ یعنی در برابر جامعه و گمراهی‌ها و هدایت جامعه خود را مسئول می‌داند. همواره در صدد است به هدایت آنها مشغول باشد و در سیری که دارد، با آنهاست. در عین اینکه قلبش با خدای

تبارک و تعالی و مملو از محبت الهی است، «قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَمِّمَا»، حس مسئولیت پذیری یک عارف واقعی و عارف اهل بیتهی به اصطلاح در اوج خودش است؛ لذا از گمراهی دیگران محزون است و آنجا هم اگر حزن است، به این معناست. جمع بین این عبارت که «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس: ۶۲)، با مطلب فوق این است که عارف نسبت به امر شخصی همین طور است و ترس و حزنی ندارد؛ اما نسبت به دیگران محزون است و این حزن برای او خواهد بود.

این ویژگی اساسی عرفان شیعی موجب تحقق روحیه جمعی و روح تعاون و همکاری میان مومنان می شود. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه تأکید دارند که «یدالله مع الجماعة» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷). قرآن کریم هم دعوت به پیوندهای اجتماعی کرده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۲۰۰). این نگاه به ارتباطات اجتماعی صبغه معنوی و الهی به جماعت می دهد و بر خلاف بعضی جریان های عرفانی جمعیت و مردم را عامل معصیت و دوری حق به شمار نمی آورد.

۲. شجاعت

عارفی که در مکتب اهل بیت تربیت یافته، در عرصه های مختلف شجاع است. برخی عزلت نشین اند و در اجتماع حضور پیدا نمی کنند. اینان عرفان را به معنای بریدن از خلق می دانند؛ اما عارف اهل بیتهی شجاع است و درحقیقت معنویت بدون اجتماعیات و اجتماعیات بدون معنویت را نخواهد پذیرفت؛ لذا آن معنویتی که نتواند در حوزه اجتماعی حضور داشته باشد و در مقابل ظلم ایستادگی کند و در مواقع لزوم شجاعت داشته باشد، چندان کارساز و سودمند نخواهد بود.

۳. هماهنگی بین خلوت و جلوت

عارف اهل بیتهی هم خلوت خالصانه و مخلصانه دارد و هم جلوت مجاهدانه و



مسئولیت پذیرانه. این طور نیست فقط خلوتی داشته باشد و حضور در اجتماع نداشته باشد یا حضور در اجتماع داشته باشد و خلوتی نداشته باشد. دلیل این ویژگی آن است که اسلام یک دین اجتماعی است. عارف هم باید درحقیقت تربیت اجتماعی داشته باشد. علامه طباطبایی در جلد چهارم المیزان در ذیل آیه ۲۰۰ سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: «الاسلام اجتماعی من جمیع الشئون»؛ یعنی عبادیاتش، چه مستقیم مثل حج که جنبه اجتماعی دارد و چه غیر مستقیم به حوزه اجتماعی ارتباط دارد، مثل نماز و روزه. روزه گرچه رابطه انسان با خود را تقویت می‌کند و به نوعی به اخلاص آدمی هم می‌افزاید، همین روزه می‌تواند تأثیر اجتماعی هم داشته باشد که در روایت به آن اشاره شده است که «لیستوی به الغنی و الفقیر»؛ چه اینکه در نماز هم همین طور است. نماز با اینکه انسان را با یاد خدا مأنوس می‌کند، «و أقم الصلاة لذكری و لذكر الله أكبر»، همین نماز موجب آن خواهد شد که جامعه از فحشا و منکر به دور باشد: «ان الصلاة تنهى عن الفحشا و المنکر». شما زکات را هم اگر ملاحظه کنید، به نوعی این روحیه را در انسان تقویت می‌کند که به فکر حل مشکلات دیگران باشد و این خصوصیتی است که برای عارف اهل بیته خواهد بود.

۴. احساس حضور خدا در زندگی انسان‌ها

از جمله کارکردها و ثمرات عرفان شیعی آن است که همواره حضور خداوند را در تمام مراحل زندگی احساس می‌کند. در واقع دائم الذکر و دائم الصلاة است؛ یعنی همواره به یاد خداست.

عرفان و زندگی

سؤال: معمولاً عرفان را به معنای نفی زندگی تفسیر کرده‌اند؛ اما از فرمایش‌هایی که

راجع به کارکردهای عرفان داشتید، این گونه به دست می‌آید که عرفان اهل بیتی را عرفانی می‌دانید که به همه ابعاد زندگی از جمله زندگی دنیوی توجه بسیار دارد. نسبت عرفان با زندگی را چگونه می‌دانید؟

پاسخ: قرآن کریم کتاب زندگی و حیاتِ معنادار و معقول است. کتابی که پیوستگی حیات انسان را در حداقل سه مرحل کلی طرح و تبیین می‌کند:

(الف) حیات پیشین یا حیات عالم جنین با همه مناسبات و اقتضائاتش؛

(ب) حیات پسین یا حیات عالم دنیا با همه ویژگی‌ها و مختصاتش؛

(ج) حیات واپسین یا حیات عالم آخرت که حیاتی جاودانه و ابدی است.

قرآن رابطه‌های تکوینی و تربیتی هر کدام را بررسی و تحلیل کرده است و سرشت پیشین را با سرنوشت پسین و واپسین گره زده است تا انسان دارای حیاتی شناسنامه دار و هویتی کاملاً معلوم و مشخص باشد و تاریخ و جغرافیای معرفتی و ماورایی آن روشن گردد. آن‌گاه که از عالم ذر یا جهان اَلَسْتُ سَخْنُ مِی گوید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...» (اعراف: ۱۷۲)، از شهود و دیدار اول با محبوب سخن به میان آورده که مواجهه در عالم ارواح است و از خلقت روح قبل از بدن به معنای وجودی اش حکایت می‌نماید؛ سپس از عالم دنیا و طبیعت سخن می‌گوید و به نسیان پیمان‌الست و عهد اول بر اثر اشتغال به زندگی روزمره و فرورفتگی در جهات مادی اشاره می‌نماید و هشدار می‌دهد: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یس: ۶۰). تا انسان‌ها از حجاب مادیت و انیت بیرون آمده و با تحمل ریاضت‌های مشروع و معتدل و معقول که به سبب عمل به تکالیف الهی — انسانی حاصل شدنی است، متذکر عالم قبل از دنیا شده و به شهود دوم یا دیدار دوم بر اثر تولد دوباره که سیر از ملک به ملکوت است، نایل گردند و عرفان و معرفت درحقیقت ناظر به همین یاد کرد عهد اول و دیدار دوم است؛ پس عرفان



اسلامی و سلوک قرآنی سرآغازش از یک خودآگاهی و بیداری نسبت به حقیقت وجودی اش خواهد بود و استمرار و استكمال این خودآگاهی به صورت اشتدادی و فزاینده است تا صلاحیت «شهود دوم» را پیدا نماید که قرآن کریم اصل «مجاهدت» را در دو جبهه «جهاد با شیطان درون و نفسانیات و تمنّیات یا هوای نفسانی» و «جهاد با شیطان برون و وسوسه‌ها و تسویلات و تزیناتش» پیشنهاد می‌کند. جهادی که بر محور عقل و وحی و بر مدار دستورالعمل‌های شرعی صورت پذیرد تا آن شهود قلبی و معرفت حضوری را که اکنون در پیچ و خم‌ها و لایه‌های مختلف زندگی به فراموشی سپرده شده، یاد آورد و در جست‌وجوی آن برآمده و به آن دست یابد؛ هم در عالم دنیا و هم در عالم آخرت که مرحله ظهور تام و کامل رؤیت باطنی و شهود جمال و جلال الهی است. لذا قرآن کریم با پیوند زدن زندگی‌های سه‌گانه قبل از دنیا، در دنیا و پس از دنیا به سالک کوی حق بینش و بصیرتی ویژه می‌بخشد تا زندگی هدف‌دار و معنامندی را داشته، «توحید» را لب و مغزای حیات عقلانی و روحانی اش قرار دهد و از حیات طبیعی به حیات طیّبه ارتقا یابد. اینکه فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال: ۲۴) با همین هدف بود که در پرتو لبیک‌گویی به ندای خدا و رسول خدا ﷺ «حیات حقیقی» را که حیات علمی و عملی صائب و صادق و زندگی مبتنی بر مبدأ و معادباوری و خویشتن‌شناسانه است، حاصل کند. شاید طرح آیات «فطرت» در قرآن آن هم در هفت گروه آیات تذکره (غاشیة: ۲۱-۲۲ / مدثر: ۴۹-۵۴ / ذاریات: ۵۵ / فاطر: ۳ / انعام: ۴۲-۴۴)، آیات نسیان (حشر: ۱۹ / توبه: ۶۷ / یس: ۷۸ / طه: ۱۲۸)، آیات میثاق (آل عمران: ۱۹ و ۸۵ / روم: ۳۰ / مانده: ۱۰۵ / بقره: ۱۳۸ / شمس: ۷-۸ / اسراء: ۸۴)، آیات فطری بودن مجموعه معارف دین (نحل: ۵۳-۵۴ / انعام: ۴۰ - ۴۱)، آیات توجه به خدا هنگام احساس خطر (عنکبوت: ۶۵)، آیات توجه به خدا هنگام سفر (حجرات: ۷ / بقره: ۱۶۵ / انعام: ۷۶-۷۹ / مجادله: ۲۲ / توبه: ۲۴ و...) و آیات تبیین فطرت از راه محبت

(انعام: ۷۵ - ۷۹ / آل عمران: ۳۱ و...) همه برای زندگی سازی و حیات بخشی واقعی و شیرین بوده است تا زندگی در پرتو «توحید فطری» که جامع توحید خالقی، ربوبی، الوهی و عبادی است، در دو بُعد بینش ها و گرایش ها شکل بگیرد و ساخته و پرداخته شود و معناداری زندگی بر «اصالت فطرت» قرار گیرد و همین فطرتِ خداشناسِ خداگرا و کمال گرایی مطلق مبنای سیر و سلوکِ قرآنی است و تصدیق می کند که:

اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز در اینجا هم توانی دیدنش باز

(شبستری، گلشن راز، ص ۳۸)

البته سلوکی که به رفع حُجُبِ ظلمانی و نورانی بینجامد و انسان هویت حقیقی اش را در «وَنَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹) بیابد و به حکمت «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال: ۲۴) راه یابد و در اثر بازگشت به خویشتن و فطرت به سوی فاطر السموات و الارض حرکت نماید که چنین چیزی با احیای عقل، اماتة نَفْس، فقرشناسی و فقرباوری وجودی، دریافت راز بندگی و حدوث دلبردگی و عشق و مستی حاصل شدنی است، عرفان در متن زندگی ساری و جاری گردد و فیض جذبات الهیه و جَلَوَاتِ رَبَانِيَه در همه ابعاد زندگی جوشان باشد و این در پرتو قرآن و عترت ممکن است که:

به یاد آور مقام حال فطرت کز آن جا باز دانی اصل فطرت

الست ربکم ایزد که را گفت؟ که بود آخر که آن ساعت بلی گفت؟

در آن روزی که گل ها می سرشتند بدیل در قصه ایمان نوشتند

اگر آن نامه را در یک ره بخوانی هر آن چیزی که می خواهی بدانی

تو بستی عهدِ عقد بندگی دوش ولی کردی به نادانی فراموش

کلام حق بدان گشت مُنْزَل که تا یادت دهد آن عهد اول

اگر تو دیده‌ای حق را در آغاز در این جا هم توانی دیدنش باز

صفاتش را ببین امروز این جا که ذاتش توانی دیدنش باز



وگرنه رنج خود ضایع مگردان برو بنیوش شهیدی ز قرآن

(شبستری، گلشن راز، ص ۳۸)

بنابراین عرفان قرآنی به انسان زندگی‌ای هدیه می‌کند که در متن و بطن آن درک و دریافت وجودی خدا و شهود قلبی حضرت حق سبحانه است و حیاتی که رهاورد «حضور» باشد و «شهود» حیاتی دل‌رُبا و روح افزاست و عارف از طمأنینه و سکونت نفس برخوردار و سرمست نیوشیدن و شراب طهور الهی و تسنیم ربوبی است و در قرآن کریم آیاتی مطرح است که عوامل شهود حق و موانع آن را بیان کرده است؛ مانند:

۱. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰).

۲. «... رَبِّ أَرْنِي أُنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نُنظِرُ إِلَى الْجَنَّةِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ

تَرَانِي» (اعراف: ۱۴۳).

۳. «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففین: ۱۵) و...

دست یابی به چنین شهود و رؤیت قلبی مدیون و مرهون عوامل و شروطی است که عبارت‌اند از:

الف) قلب سلیم و دل پاک که مانع آن گناه و خودبینی و خودپرستی است.

ب) مراقبت مستمر و مناسب در هر منزل و مقام سلوکی که مراقبه صغری و کبری نام دارد.

ج) ایمان به خدا و عمل صالح یا ایمان توحیدی و عمل توحیدی.

د) حجاب زدایی اعم از حجاب‌های مادی و معنوی و ظلمانی و نورانی به خصوص حجاب انیت و خودیت یا رسیدن به آزادگی یا آزادی معنوی، آزادی از هر تعلّق و تعینتی که موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «لیس بینة و بین خلقه حجاب غیر خلقه، احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور، لا اله الا هو الكبير المتعال» (صدوق، توحید، ص ۱۷۹، باب ۲۸، ح ۱۲).

البته شهود کامل برای کسانی میسر است که از دنیا و آخرت عبور کرده و اعتلای

کامل یافته و انتقطاع کامل شامل حال آنان شده باشد که پیامبر اعظم ﷺ و علی ﷺ و اولیای طاهرین ﷺ هستند که پیامبر اکرم ﷺ بنا بر روایتی از امام رضا ﷺ فرمود: قال: «قال رسول الله ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ بَلَغَ بِي جِبْرَائِيلُ مَكَانًا لَمْ يَطَّأَهُ جِبْرَائِيلُ قَطُّ، فَكَشَفَ لِي فَأَرَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ مَا أَحَبُّ» (همان، ص ۱۰۸، باب ۸، ح ۴). همچنین علی ﷺ در پاسخ به دانشمندان یهودی که سؤال از شهود خدا هنگام عبادت کردند فرمود: «فقال و يلك ماكنت اعبد رباً لم ازه! قال: وكيف رأته؟ قال و يلك لاتدرکه العيون في مشاهدة الابصار ولاكن رأته القلوب به حقايق الايمان» (همان، ص ۱۰۹، باب ۸، ح ۶/۷ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶).

ناگفته نماند -چنان که گذشت - شهود حق و دیدار دوم برای مؤمنان در همین حیات دنیوی ممکن است؛ چنان که در روایات ابی بصیر آمده: «عن ابی عبدالله ﷺ قال قلت له اخبرني عن الله عزوجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟ قال: نعم و قد رآوه قبل يوم القيامة ... و ليست للرؤية بالقلب كالرؤية بالعين، تعالی الله عما يصفه المشبهون و الملحدون» (همان، ص ۱۱۷، باب ۸، ح ۲). پس شهود ممکن است نه ممتنع و مکانیسم شهود طهارت ظاهری و باطنی و ریاضت بر پایه شریعت و مجاهدت های درونی و برونی است تا انسان قابلیت رؤیت قلبی و شهود باطنی حق سبحانه را پیدا کند و با چشم دل است که چنین شهودی تحقق می یابد. حال آیا سلوک قرآنی انسان را تعالی و ارتقای وجودی نمی بخشد که زندگی را با چشم مادی ننگریسته و دنیا و زندگی این جهان را پل عبور و مزرعه حیات جاودانه و بستری برای استکمال وجودی از خود تا خدا قرار دهد و خداشناس خدا بین گردد و با قرب فرائض و نوافل (ر.ک: رودگر، محمدجواد، سیر سلوک (شرح رساله الولایه مرحوم میرزا احمد آشتیانی)، ص ۱۵۱-۱۵۵) به حیات عقلی و عرفانی رسیده و مصداق: «رَجُلٌ لَأَنَّ تُلْهِهِمْ تِجَارَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور: ۳۷) گردد؟

آری عرفان قرآنی ریاضت افراطی، رهبانیت محض، انزوگرایی از جامعه یا جامعه



گریزی ندارد، بلکه در سلوک قرآنی که حیات طیبه الهی است، انسان روابط چهاگانه اش را طبق عقل سلیم و فطرت توحیدی و وحی آسمانی و سنت قولی و فعلی انسان کامل و حقیقه محمدیه ﷺ و مظاهر آن تنظیم و تنسيق نموده، ادامه حیات می دهد، در رابطه خود با خدا، رابطه خود با خود، رابطه خود با جامعه و رابطه خود با جهان و چنان‌که بزرگان اهل معرفت رفتند، او سیر و سلوک می نماید که «راه چنان روید که رهروان رفتند».

در این نوع زندگی است که جهاد، هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، احیاء و اصلاح طلبی، صبر و شکیبایی، تعلیم و تربیت، سیاست و تجارت و... معنادار می گردد و انسان به جایی می رسد که به جز خدا نمی بیند و جز زیبایی مشاهده نمی کند و رنگ و رایحه رحمانی یافته، توجه پیامبر اکرم ﷺ و عترت طاهره اش ﷺ به خصوص امام عصر و زمان مهدی موجود موعود (عج) را به خویشتن جَلْب می نماید؛ چنان‌که سلمان و ابوذر، اویس قرنی و کمیل بن زیاد نخعی و... کردند که «العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله لو سهی قلبه عن الله طرفة عين ل مات شوقاً اليه...» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴، ح ۳۵).

منطق و محور عرفان شیعی

سؤال: روش شناسی و منطق فهم عرفان اهل بیتی از جمله نکات مهم در این زمینه است. حضرت تعالی چه مواردی را به عنوان منطق فهم و فرایند تحقق عرفان شیعی لازم می‌دانید؟

پاسخ: به نظر می رسد در خصوص منطق و محور عرفان اهل بیتی و رکن اصلی آن باید از خود منبع قرآن و کلمات اهل بیت ﷺ، قرآن و سنت بهره مند شد و به اصطلاح عرفان اهل بیت ﷺ را کشف نمود. محوری ترین رکن آموزه عرفان اهل بیتی معناداری خود عالم است، «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (حجر: ۸۵) و معناگرایی انسان است، «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مومنون: ۱۱۵) و اینکه انسان و نیز عالم

لغو و بیهوده خلق نشده است؛ هم انسان دارای باطن و زندگی باطنی است و هم عالم علاوه بر ظاهر آن دارای باطنی عمیق و معنادار است.

در عرفان اهل بیته مسیری سلوک علمی و عملی تحت تعالیم اهل بیت علیهم السلام انجام می‌شود. عارفان در عرفان مصطلح سیر و سلوکی دارند که با انجام آنها به مکاشفاتی می‌رسند. با تحلیل و تفسیر این مکاشفات منظومه‌های عرفانی و نظریه‌های عرفان نظری شکل می‌گیرند. در عرفان اهل بیته سالک، مسیر عرفان نظری و عملی را با تکیه بر قرآن کریم و معارف اهل بیت علیهم السلام طی می‌کند و از آموزه‌های عملی آنها برای سلوک عملی و از تعالیم معرفتی برای فهم عرفانی از جهان بهره می‌گیرد. از آنجا که اهل بیت موحدان واقعی و کاملان عالم خلقت‌اند و فهم آن بزرگواران از توحید، خالص‌ترین و ناب‌ترین فهم‌هاست. سالک این طریق باید معارف عرفانی و مکاشفات خود را با آموزه‌های قرآن و معصومان به محک ارزیابی گذارد. اگر این کشفیات با مکاشفات معصومان منطبق باشد، این کشفیات صادق است؛ در غیر این صورت نباید اعتنایی به آنها داشت.

برای شناخت مکتب عرفانی اهل بیت مجموعه‌های موجود از آیات و روایات که در موضوعات عرفانی و معنوی وارد شده، باید در قالب و بر اساس نظام‌نامه‌ای تدوین شوند تا ما بیش از پیش به عرفان شیعی و اهل بیته نزدیک‌تر شویم. برای رسیدن به عرفان اهل بیته به نظر می‌رسد ما باید جوامع روایی داشته باشیم که همه روایات در باب توحید و معارف و اذکار در آن جمع‌آوری شود. البته مرحوم شیخ حر عاملی رحمته الله در کتاب **وسائل** بیشتر از منظر فقهی مباحث را ذکر کرده‌اند. گرچه در آنجا هم روایاتی داریم که به حوزه‌های اخلاقی و عرفانی مربوط می‌شود؛ مثل باب جهاد النفس که مطالعه و عمل به آن مورد توصیه فقیه اهل بیت و عارف واصل آیت‌الله العظمی بهجت هم بود. روایات اخلاقی و عرفانی باید جمع‌آوری بشوند و مبتنی بر آنها کارهای پژوهشی انجام گیرد. پژوهش‌ها باید به سمتی باشد که یک سیر ترتیبی، چه در حوزه عرفان نظری (یا هر اصطلاح مناسب دیگر) و چه در



عرفان عملی ارائه شود. در حوزه عرفان عملی توجه به آداب سلوک فردی مهم است؛ مثل توبه، ذکر، فکر، محاسبه و مراقبه، عبادت، خشیت دل، تهجد و شب‌زنده‌داری، دعا و نیایش، انس با قرآن، رزق حلال، وقت‌شناسی و ابن‌الوقت‌بودن، ریاضت و....

طریق سلوک عرفان شیعی

سؤال: مسیر سلوک عرفانی در عرفان شیعی به چه شکلی است و طالبان این مسیر چگونه باید این مسیر را طی کنند؟

پاسخ: انسان درحقیقت برای سلوک در مسیر عرفان اهل بی‌تی و برای رسیدن به اوج معرفت، باید در حوزه نظر و در حوزه عمل به کمال برسد. راه رسیدن به آن هم شریعت است. شریعت به معنای عام مراد است؛ یعنی درحقیقت شریعت یا به تعبیر جامع‌تر فقه اصغر و اکبر در هر دو حوزه را رشد می‌دهد. این منطقی است که ما از عرفان اهل بی‌تی، از منبع قرآن و سنت به دست می‌آوریم در خصوص انسان. در این سیر باید هدف انسان کمال باشد؛ یعنی درحقیقت انسان آفریده شده است برای رسیدن به کمال؛ لذا باید تعقل کند و سلوک داشته باشد و سلوک علمی و عملی داشته باشد.

انسان وقتی در این عالم آمد، در ابتدا چیزی نبود، «لم یک شیئاً». یا به تعبیر سوره انسان، «هل أتى على الانسان حين من الدهر لکم یکن شیئاً مذکوراً» (انسان: ۱)؛ ولی همین انسان دعوت به بی‌نهایت شده است: «والله یدعوا الی دار السلام» (یونس: ۲۵). برای رسیدن به این دارالسلام که دارالقرار هم باشد، باید انسان از اسمای حسنای الهی بهره‌مند شود و تشبه به اسمای حسنای الهی پیدا کند تا به مقام سلم و سلام برسد؛ به مظهر آن سلام مطلق برسد؛ یعنی درحقیقت هر کسی به اندازه ظرفیت خودش باید آن اسما را در خود عینیت ببخشد و به آن برسد و مورد توجه قرار دهد. به همین جهت تأکید بر این نکته می‌شود که انسان اهل بی‌تی و انسان عارف بر مبنای اهل بیت، انسانی است که زندگی را لغو

نمی‌داند و بر اساس یک حکمت حکیمانه آن را تفسیر و معنا می‌کند؛ چراکه می‌داند خدای تبارک و تعالی حکیم است و هیچ چیز را لغو و بیهوده خلق نکرده است و در خصوص انسان هم می‌داند که انسان در این نظام محکم بر اساس یک حکمتی آفریده شده است و غرض خلقت عظیم انسان هم این است که تشبه به اله داشته، به صفات الهی خود را آراسته کند و بالطبع باید با تربیت نفس به این حوزه راه یابد؛ لذا باید به یک خودآگاهی، خودآگاهی، خودسازی و خودشناسی دقیق برسد. البته اول خودشناسی است که همان خودآگاهی است و بعد خودسازی است و خودیابی. باید خودش را بیابد و به معنای واقعی به خود واقعی برسد. وقتی نفس به این مرحله رسید، یک سیر به سوی حضرت حق پیدا می‌کند و تشبه به اسمای الهی و صفات الهی پیدا می‌کند؛ برای مثال انسان سالک هم حکیم می‌شود و هم عالم می‌شود و هم اوصاف دیگر را در خود پیدا می‌کند و با آراستگی به این اوصاف به انقطاع الی الله نایل می‌شود.

نسبت میان عرفان مصطلح و عرفان اهل بیته

سؤال: با توجه به تعریفی که از عرفان اهل بیته یا عرفان شیعی داشتید و شاخص‌ها و کارکردهایی که برای آن فرمودید، به نظر شما عرفان شیعی مورد نظر با عرفان مصطلح که در فرهنگ اسلامی رایج بوده، چه نسبتی دارد؟

پاسخ: درباره نسبت میان عرفان مصطلح و عرفان اهل بیته علیه السلام دو رویکرد عینیت آنها و غیریت آنها دیدگاه‌هایی افراطی و تقریظی اند. البته اظهار نظر دقیق در این عرصه نیازمند پژوهش‌های بیشتر است و با نظر دقیق چه بسا نتایج متقن‌تری به دست آید. در خصوص تفاوت‌های بین عرفان و حیانی و عرفان اهل بیته در قیاس با عرفان موجود، بالتبع مشخص است که در عرفان اهل بیته، منبع و شاخص اصلی ما کتاب و سنت است و ما معتقدیم این عرفان یعنی عرفان اهل بیته برخاسته از کتاب الهی و برخاسته از سنت



است. در آموزه‌های پیامبر عظیم الشان به صورت کامل این نوع عرفان را مشاهده می‌کنیم. در قرآن کریم نیز همین طور. آیاتی مثل «انّ معی ربی سیهیدین» و «قل الله ثم ذرهم» و خیلی از آیات دیگر بیانگر این حقیقت است که اینها منبع اند و اینها ما را به این حوزه‌های عرفانی سوق می‌دهند. اما در عرفان‌های مصطلح معمولاً تکیه بر شهود عارف است که البته آنها باید عرضه به کتاب و سنت شوند و برای شهود و مکاشفات خودشان ملاک تعریف کنند. ما می‌گوییم اگر شهود آنها منطبق با کتاب و سنت بود، پذیرفته می‌شود، و الا پذیرفته نخواهد شد.

تفاوت دیگر در روش است. در عرفان اهل بیتی روش ما متکی بر یک روش نقلی است و این روش نقلی معمولاً به وسیله عقل و شهود تبیین می‌شود. بر این اساس آنچه تولید می‌شود، همان را عرفان واقعی می‌دانیم؛ ولی در عرفان مصطلح عارف با شهود متن واقع معارفی را در اختیار اهل معرفت قرار می‌دهد. البته فرق‌های دیگر هم در این زمینه هست که باید بیشتر مورد تحقیق قرار گیرد.

عرفان شیعی در دانشگاه اهل بیت علیهم‌السلام

سؤال: ظاهراً در دانشگاه وابسته به مجمع جهانی اهل بیت رشته عرفان اسلامی مطرح است، آیا بهتر نبود به جای تکرار مکررات در رشته عرفان متعارف و متداول در این مجمع که به نام اهل بیت است، رشته عرفان اهل بیتی تصویب و منابع آن تولید و سپس دانشجویان در این رشته تربیت شود؟

پاسخ: به نکته درستی اشاره کردید و باید به همین سمت حرکت کنیم؛ ولی ما تا کنون به محتوایی منسجم که بتواند در حد یک رشته دانشگاهی ارائه بشود، نرسیدیم. چنین علمی به عنوان رشته تحصیلی تحقق نیافته است؛ چون ما در ابتدای این مسیر هستیم. در این چند دهه خصوصاً دهه اخیر کارهای خوبی انجام یافته و حرکت‌های خوبی آغاز شده

است. در آینده چه بسا به همین مسیر باید رفت و دست کم فعلاً ما باید در درس هایی که در عرفان اسلامی در آنجا آموزش داده می شود، باید واحدهای درسی به نام عرفان اهل بیته قرار دهیم که این امر شدنی است و چه بسا الان هم در حال انجام است. اما اینکه رشته ای را با عنوان عرفان اهل بیته یا عرفان شیعی قرار دهیم، چه بسا در آینده این امر تحقق پیدا کند، البته با رشدی که در این زمینه انجام خواهد شد.

امروزه جامعه بشری تشنه این عرفان و معرفت است. اگر ما به درستی بتوانیم با ادبیاتی که امروز در زبان حاکم است و با زبان های امروز دنیا بتوانیم به این حوزه عرفان راه بیابیم و این را به درستی و با زبان بومی به دنیا معرفی کنیم، بدون شک امروزه آن کسی که فاتح میدان در حوزه معنویت و قلوب بشری است، عرفان اهل بیت علیهم السلام است که در عرفان اهل بیت بسیاری از حقایق را می توان به جامعه امروز بشری که تشنه آن اند، القا کرد؛ چه اینکه حضور برخی افراد در حوزه های علمیه برای رسیدن به این حقیقت است. اینها دنبال آن اند که از این حقایق عرفانی که اهل بیت علیهم السلام سردمداران آن اند، بتوانند از آن بهره مند شوند.

به نظر می رسد با ظرفیتی که در عرفان اهل بیت وجود دارد و با توجه به شناخته بودن واژه شیعی در مراکز اسلامی و آکادمی های دنیا، عرفان شیعی می تواند یک رشته تحصیلی در دانشگاه ها باشد و لازم است تمهیدات و مقدمات آن فراهم شود. ان شاء الله تعالی.

در پایان اشاره به این نکته خالی از لطف نیست. اگر جامعه امروز بشری، چه در غرب و چه شرق، می خواهد به معنویت و عرفان دست یابد، لازم است عرفانی بدون اصطلاحات مغلق و ابهامات و ابهامات دشوار به آنها ارائه شود. عرفان را نمی توان با ادبیات فنی و تخصصی آن به سطح جامعه آورد. باید مریبان تربیتی و و اساتید اخلاق و معنویت بتوانند با بیان سلوک عملی به همراه عمل نیکو جامعه تشنه معنویت را به این سیر فراخوانند. صرف مطالعه تاریخی در این موضوعات و نقل اقوال کلی از این قبیل، جامعه را

معنوی نخواهد کرد. امروز نیاز به معنویت و عرفان، گمشده جوامع بشری است. باید به شکلی ایجابی برای نهادینه‌شدن تعلیم و تربیت عرفانی در مراکز و محافل دینی تلاش شود تا بتوانیم به اندازه ظرفیت خود این نیاز را پاسخگو باشیم؛ چراکه این نیاز در حال حاضر در دنیا وجود دارد؛ فقط باید مسیر درست آن را نشان داد تا همگان از نتایج آن در حوزه فردی و اجتماعی بهره‌مند شوند.

